



علی - رضی اللہ عنہ - را بہتر بشناسیم



تألیف: سیدحکیم اللہ سیار

تاریخ: سرطان 1400 هـ.ش

نشر: اصلاح آنلاين

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اِهدا

به والدین گرامی ام!

به پدر مهربان و نوازشگرم که هم از نظر مادی و هم از نظر معنوی همیشه با دعاهایش به دربار پروردگار، احسانات، نوازش، انگیزه، مهربانی ها و حُسن تربیت به مقام خواندن و نوشتن رسیدم و نیز پدر عالی قدردم نخستین استاد مدرسه ام می باشد که در نتیجه سعی و تلاش های پیهمش به شناخت مدرسه، مکتب و در نتیجه به شناخت پوهنتون و اجتماع نایل آمدم؛ و تقدیم به نخستین استاد گهربار و نوازش‌دهنده ام، مادر گرامی و محبوبم که علاوه از زحمات مادری و شبانه روزی اش در نخستین روزهای لب به سخن گشودنم در طفولیت، توانست با مهارتِ شگفتی کلمه "لا اله الا الله" و کلمات مقدس قرآنی را با زبانم آشنا سازد و از شروع تا ختم نخستین کتاب خواندنی "قاعده بغدادی" به حیث استاد مرا همراهی و همکاری نمود. خداوند متعال در این جهان عمر طولانی با خیر و سعادت و صحت و سلامتی کامل، و در جهان ابدی بهشت برین را مقام آنان گرداند، آمین!

فهرست مطالب

اهدا	۱
فهرست مطالب	ب، ج
پیشگفتار	د، ذ
مقدمه	1
نگاه اجمالی بر فضیلت خلفای راشدین	3
وصف صحابه کرام	5
نام و تولد حضرت علی - رضی الله عنه -	6
اسلام علی	8
احوال قبل از اسلام و در حال اسلام	9
ازدواجش با فاطمه - رضی الله عنها -	10
چگونگی زندگی علی و فاطمه - رضی الله عنهما -	11
فرزندان علی - رضی الله عنه -	12
خلافت حضرت علی - رضی الله عنه -	14
نکته ضروری	15
انتقال مرکز خلافت از مدینه به کوفه	16
مروری مختصری بر جنگ های جَمَل و صِفِّین	17
جنگ جمل	17
جنگ صِفِّین	21
علت به وجود آمدن خوارج	26
مدیریت موفق علی - رضی الله عنه - در دوره خلافت	28

29	 روش علی - رضی الله عنه - در خلافت
30	 معلومات ناشناخته از خلافت حضرت علی - رضی الله عنه -
31	 حضرت علی - رضی الله عنه - یکی از قهرمانان اسلام
32	 نقش علی - رضی الله عنه - در غزوه خندق
33	 کارکردهای حضرت علی - رضی الله عنه - در عرصه تمدن
35	 حکمت و بلاغت علی - رضی الله عنه -
38	 شهادت حضرت علی - رضی الله عنه -
42	 واقعات مهم در عمر علی رضی الله عنه
43	 ابوبکر و عمر - رضی الله عنهما - از زبان علی - رضی الله عنه -
44	 زهد و پرهیزگاری علی - رضی الله عنه -
45	 گزیده ای از سخنان گهربار حضرت علی - رضی الله عنه -
49	 قضاوت علی
52	 آیات و احادیث در فضایل حضرت علی - رضی الله عنه -
52	 احادیث
59	 نگاه کوتاه به زندگی امیرمعاویه - رضی الله عنه - و طرز حکومت وی
64	 نتیجه گیری
66	 مأخذ

پیشگفتار

بدون شک طلوع برحق دین اسلام در گذر تاریخ خویش اشخاص مُفَكِّر و بزرگی را پرورش داده و تقدیم جامعه انسانی کرده است، اما در این میان مردان و اشخاصی که به خواست پروردگار جهانیان از روشنی دین آفتاب‌گونه و آن صاحب شریعت و ممتازترین و عالم‌ترین شخص در جامعه بشری (رحمةُ اللّٰعلمین - صلی الله علیه و سلم -) توانسته اند بهره اعظمی برند و بعد از آن جناب جانشین و فرمانبر ایشان بوده باشند، از دیگران عظیم‌تر و شکوه‌مندتر اند.

بدون شک بعد از ابوبکر صدیق، عمر فاروق و عثمان ذی النورین - رضی الله عنهم - ، شخصی با علم عظیم، فکر برتر، درایت و دیانت بلند به نام علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب عرض اندام می‌کند و نه تنها در زمان خلافت خویش بلکه از همان زمان ورود به اسلام چنین تابید و تا زمان حیات خویش در خدمت جهان اسلام و حتی به نحوی در خدمت جهان بشریت عمر خویش را سپری کرد. اما چنان که در مقدمه گفتیم، شاید به دلایلی عظمت و بزرگواری ایشان از دیده شماری از اشخاص کم دانش و کم ظرفیت نهان مانده باشد و برعکس محبت و مقام آن جناب برای اشخاص غالی و نافهم بزرگ جلوه کرده تا جایی که باعث انحراف و گمراهی تعدادی از اشخاص گردیده باشد؛ لذا بنده خواسته است که در جهت کاستن این نقیصه و بلند بردن سطح آگاهی به خصوص در میان جوانان و افراد عام گام بردارد و این رساله را که تاحدی آشنایی با آن جناب را در حد اعتدال مورد غور قرار داده است، در خدمت عزیزان قرار دهد.

قابل یاد آوریست که این کتاب بدون هرگونه تعصب علمی، گروهی، سمتی ... جمع‌آوری شده است و در خدمت خوانندگان قرار دارد. در کل چشم‌داشت بنده این است که اشخاصی که به دلایلی از محبت و شناخت مقام آن جناب به دور مانده اند، حال پس از آشنایی با زندگی نامه ایشان، رغبت و دگرگونی در آنان بیدار شود و بتوانند مفکوره و دیانت خویش را در مورد خلیفه برحق رسول، حضرت علی المرتضی و طرز شناخت او تصحیح نمایند و ایشان چنان که شایسته مقام اوست بشناسند و مانند دیگر خلفای راشدین آن جناب را در عرصه های تقوی و عبادت، قضاوت و داوری، سیاست و حکومت داری، تجارب و حکمت، مدیریت و تدبیر ... الگوی خویش قرار دهند.

می‌خواهم در نخست تشکری و سپاس نمایم از دوست و رفیق گرامی ام سیدحمدالله مرادی که رایانه اش را در اختیار بنده گذاشت تا در قسمت نوشتاری این کتاب و موضوعات دیگر از آن استفاده نمایم؛ خداوند زندگی پرسعادت نصیبش فرماید! و از استاد پرتلاش و شاگردمحور محترم صنعت الله جويا استاد دانشکده شرعیات پوهنتون بدخشان که مرا در ترتیب و جمع‌آوری موضوعات

این کتاب با نظرها و مشوره همکاری نموده است، اظهار سپاس می نمایم؛ و نیز بالای خود حتمی و لازمی می دانم که از استاد گوهربار، عالم جوان و فرزانه کشور محترم مفتی صاحب نعمت الله نایل خطیب مسجد جامع فاطمة الزهرا - رضی الله عنها -، ناحیه ششم شهر فیض آباد ولایت بخشان که همیشه در موضوعات مختلف شرعی و نوشتاری هایم، بنده را با جبین گشاده یاری رسانده و نیز همیشه از مشوره ها، انگیزه ها و همکاری های مداوم شان مستفید شده ام، اظهار سپاس و تشکری فراوان می نمایم و از الله متعال برای شان عمر طولانی با خیر و سعادت، زبان گویاتر و علم مزید استدعا می نمایم.

وما ذلک علی الله بعزیز. الحقیق سیدحکیم الله سیار

مقدمه

الحمد لله ربّ العلمين و الصلوة و السلام على سيّد الانبياء والمرسلين و على آله و اصحابه و خلفاءه الراشدين المهديين.

شکی نیست که جهان قبل از طلوع اسلام بالخصوص جامعه عرب از لحاظ اوضاع دینی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و غیره در نهایت مشکلات و سردرگمی قرار داشت و جهان ازین ناحیه خسارات مادی و معنوی بزرگی را متحمل شده بود و به آمدن دین و آیین جدید که بشریت را از آن حالات نجات می داد، شدیداً ضرورت احساس می شد. خداوند دانا و حکیم دین و آیینی را که فراتر و فراتر از دانش فکر کوتاه بشری بود فرستاد و برای رهبری و تنظیم و گسترش این دین بزرگ، شخصی را از میان همین جامعه انسانی که معصوم از گناه و خطا، و در میان مردم، امین، رؤف و مورد اعتماد بود (به حکمت الهی چنین تربیت شده بود)، انتخاب نمود که همانا محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب - صلی الله علیه و سلم - است.

دانستن زنده گی نامه این پیامبر رحمت - صلی الله علیه و سلم - با ایمان داشتن به آن، بدون شک قلب و روان را تازه ساخته و انسان را انسانیت تعلیم می دهد و از حالت حیوانی، بربریت و سردرگمی نجات داده و به حالت انسانیت واقعی، خود و خداشناسی بر می گرداند و بالآخره سعادت ابدی را نصیب انسان می گرداند و این بشر اگر خود و خالقش را بشناسد، شایسته آن است که به زنده گی ابدی و راحت دایمی فقط در جایی که الله جلّت عظمته وعده فرموده یعنی بهشت جایی مسکن داده شود. اما بدون شک فقط پاکان و پاکیزه گان می توانند بدان جا راه یابند. به هر صورت؛ فراموش نباید کرد که دانستن واقعی زنده گی نامه این پیامبر رحمت - صلی الله علیه و سلم - زمانی میسر می شود که زنده گی نامه جانشینان و یاران باوفای آن جناب - صلی الله علیه و سلم - خاصتاً خلفای راشدین را که عاملان اصلی به سنت آن جناب و شاگردان زحمت کش و جان فداي آن جناب بودند، نیز تا حدی مطالعه نموده و از آن بهره ای گیریم. پس از رحلت و درگذشت ایشان ابوبکر بن ابی قحافه - رضی الله عنه - که از هر حیث نزدیک ترین و از نگاه عمل به سنت آن جناب شبیه ترین شخص محسوب می شود، از سوی بزرگان صحابه به حیث جانشین ایشان تعیین می شود و بعد از ایشان عمر بن خطاب - رضی الله عنه - که پس از ابوبکر باتقوی ترین و ممتازترین شخص در میان صحابه بود تا جایی که شیطان از هیبت آن می گریخت جایگزین ایشان قرار می گیرد و بعد از ایشان عثمان بن عفان - رضی الله عنه - شخصیت والامقام و عالی که از حیاء و عفت او ملائک حیا می کرد، در مسند خلافت قرار گرفت و بعد از ایشان شخص عالی مقام و شاگرد مکتب نبوت که از هر حیث بعد از اشخاصی که نام برده شدند به روش و عمل نبی اکرم -

صلی الله علیه و سلم - نزدیک و شبیه بوده است و به خصوص شجاعت و قضاوت ایشان در میان صحابه - رضی الله عنهم- ، سر زبان ها دور می زند، یعنی همانا علی بن ابوطالب بن عبدالمطلب - رضی الله عنه - به عنوان خلیفه نبوی از سوی بزرگان صحابه و مردم تعیین شد و مردم با وی بیعت کردند. درین جا می خواهم گوشه های از زنده گی نامه این یار با وفای منجی بشریت پیامبر اکرم - صلی الله علیه و سلم - و شخصیت والا مقام از ممتازترین شاگردان دانشگاه نبوت و قهرمان جهان اسلام را زیر تحریر درآورم تا مورد استفاده خواننده گان عزیز قرار گیرد. قابل یاد آوری می دانم که علت آن که این موضوع را به قصد مطالعه زیر تحریر درآوردم، این است که در میان جوانان به خصوص در عصر امروز مباحث و موارد زیادی پیرامون حضرت علی - رضی الله عنه - برگزار می گردد و موارد کمتر از همه در قالب واقعیت جا دارد زیرا تعدادی به طور ناآگاهانه و با دلایل به اثبات نرسیده در حق ایشان غلو می کنند و به بهانه محبت با ایشان نمی دانند که به گناهان بزرگی دست زده اند. و برعکس تعدادی نیز به طور ناآگاهانه و بدون علم از محبت آن جناب نسبتاً فاصله می گیرند و یا هم مقام ایشان را از حیث برتری و تقوی کمتر می پندارند. فراموش نباید کرد که درین موضوع از روش های ساده و کلمات عام فهم استفاه کرده ام تا خواننده گان عزیز هنگام مطالعه به مشکل مواجه نشوند.

نگاه اجمالی بر فضیلت خلفای راشدین

در قرآن مجید برخی از آیاتی وجود دارند که عموماً در فضیلت مهاجرین و انصار نازل شده اند، بعضی آیاتی هستند که مشتمل بر وصف و تائید خلفای راشدین و ذکر خلافت ایشان اند.

به طور مثال: {مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ط وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ} (الفتح 29)

«محمد فرستاده خداست و آنانی که با وی اند سخت اند با کافران، مهربان اند در میان خود».... و از جمله احادیثی که فضیلت خلفای راشدین را بیان می کند، به این حدیث اکتفا می کنیم :

وعن أبي موسى الأشعري رضي الله عنه، أَنَّهُ تَوَضَّأَ فِي بَيْتِهِ، ثُمَّ خَرَجَ فَقَالَ: لَأُزِمَنَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَلَأَكُونَنَّ مَعَهُ يَوْمِي هَذَا، فَجَاءَ الْمَسْجِدَ، فَسَأَلَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالُوا: وَجَّهْ هَهُنَا، قَالَ: فَخَرَجْتُ عَلَى أَثَرِهِ أَسْأَلُ عَنْهُ، حَتَّى دَخَلْتُ بَنَى أَرِيْسَ فَجَلَسْتُ عِنْدَ الْبَابِ حَتَّى قَضَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَاجَتَهُ وَتَوَضَّأَ، فَقُمْتُ إِلَيْهِ، فَإِذَا هُوَ قَدْ جَلَسَ عَلَى بَنَى أَرِيْسَ، وَتَوَسَّطَ قَفَّهَا، وَكَشَفَ عَنْ سَاقَيْهِ وَدَلَاهُمَا فِي الْبَنَرِ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ ثُمَّ انْصَرَفْتُ، فَجَلَسْتُ عِنْدَ الْبَابِ فَقُلْتُ: لَأَكُونَنَّ بَوَّابَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْيَوْمَ، فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَدَفَعَ الْبَابَ فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالَ: أَبُو بَكْرٍ، فَقُلْتُ: عَلَى رِسْلِكَ، ثُمَّ ذَهَبْتُ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا أَبُو بَكْرٍ يَسْتَأْذِنُ، فَقَالَ: «أَنْذَنْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ»، فَأَقْبَلْتُ حَتَّى قُلْتُ لِأَبِي بَكْرٍ: أَدْخُلْ وَرَسُولُ اللَّهِ يُبَشِّرُكَ بِالْجَنَّةِ، فَدَخَلَ أَبُو بَكْرٍ حَتَّى جَلَسَ عَنْ يَمِينِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَعَهُ فِي الْقَفِّ، وَدَلَّى رِجْلَيْهِ فِي الْبَنَرِ كَمَا صَنَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَكَشَفَ عَنْ سَاقَيْهِ، ثُمَّ رَجَعْتُ وَجَلَسْتُ، وَقَدْ تَرَكْتُ أَخِي يَتَوَضَّأُ وَيُلْحَقُنِي، فَقُلْتُ: إِنْ يُرِدِ اللَّهُ بِفُلَانٍ يُرِيدُ أَخَاهُ خَيْرًا يَأْتِي بِهِ فَإِذَا إِنْسَانٌ يَحْرُكُ الْبَابَ، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالَ غَمْرُ بْنُ الْخَطَّابِ: فَقُلْتُ: عَلَى رِسْلِكَ، ثُمَّ جِئْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَقُلْتُ: هَذَا غَمْرُ يَسْتَأْذِنُ؟ فَقَالَ: «أَنْذَنْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ»، فَجِئْتُ عَمْرَ، فَقُلْتُ: أَدْخُلْ وَيَبَشِّرْكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْجَنَّةِ، فَدَخَلَ فَجَلَسَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْقَفِّ عَنْ يَسَارِهِ وَدَلَّى رِجْلَيْهِ فِي الْبَنَرِ، ثُمَّ رَجَعْتُ فَجَلَسْتُ فَقُلْتُ: إِنْ يُرِدِ اللَّهُ بِفُلَانٍ خَيْرًا يَعْنِي أَخَاهُ يَأْتِي بِهِ، فَجَاءَ إِنْسَانٌ فَحَرَكَ الْبَابَ فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَانَ: فَقُلْتُ: عَلَى رِسْلِكَ، وَجِئْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَأَخْبَرْتُهُ فَقَالَ: «أَنْذَنْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ مَعَ بَلَوَى تُصِيبُهُ» فَجِئْتُ فَقُلْتُ: أَدْخُلْ وَيَبَشِّرْكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْجَنَّةِ مَعَ بَلَوَى تُصِيبُكَ، فَدَخَلَ فَوَجَدَ الْقَفَّ قَدْ مَلَى، فَجَلَسَ وَجَاهَهُمْ مِنَ الشَّقِّ الْآخِرِ. قَالَ سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ: فَأَوَلَّتْهَا قُبُورُهُمْ.¹

¹ - (متفق عليه است؛ بخاری 3674 و مسلم 2403)

وزاد في رواية: وأمرني رسول الله صَلَّى الله عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بحِفْظِ البابِ وَفِيهَا: أَنَّ عُثْمَانَ حِينَ بَشَّرَهُ حَمْدُ اللَّهِ تَعَالَى ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُ الْمُسْتَعَان.

از ابو موسی اشعری - رضی الله عنه - روایت شده است که او در منزل خود وضو گرفت و سپس بیرون آمد و گفت: امروز حتماً ملازم پیامبر - صلی الله علیه وسلم - و با او خواهم بود، بعد به مسجد آمد و جویای پیامبر - صلی الله علیه وسلم - شد، گفتند: از این طرف رفت، ابوموسی - رضی الله عنه - می گوید:- (به دنبال ایشان) از مسجد (خارج شدم و سراغ ایشان را می گرفتم تا) دیدم که (داخل (باغی که" (چاه آریس) "در آن بود (شدند، آن گاه من کنار در نشستم تا این که پیامبر - صلی الله علیه وسلم - طهارت کرد و وضو گرفت، آن وقت در خدمت او ایستادم و دیدم که ایشان بر لب چاه و در وسط سکوی کناره آن نشست و ساق پای مبارک خود را برهنه و بر روی چاه آویزان کرد، (پیش رفتم) و به ایشان سلام کردم و برگشتم و کنار در نشستم و (با خود) گفتم: امروز دربان پیامبر - صلی الله علیه وسلم - خواهم شد که حضرت ابوبکر - رضی الله عنه - آمد و در را فشار داد (که وارد شود)، گفتم: کیست؟ گفت: ابوبکر، گفتم: صبر کن! سپس نزد پیامبر - صلی الله علیه وسلم - رفتم و گفتم: ای رسول خدا! اینک حضرت ابوبکر - رضی الله عنه - آمده و اجازه ورود می خواهد، فرمودند: «به او اجازه بده و او را به بهشت مژده بده»، به طرف حضرت ابوبکر - رضی الله عنه - روی آورده و گفتم: داخل شو و پیامبر - صلی الله علیه وسلم - به تو مژده بهشت می دهد؛ حضرت ابوبکر - رضی الله عنه - وارد شد و در سمت راست پیامبر - صلی الله علیه وسلم - بر روی سکوه نشست و همانند پیامبر - صلی الله علیه وسلم - دو پایش را داخل چاه آویزان و ساق هایش را برهنه کرد و سپس برگشتم و نشستم؛ من هنگام خروج از خانه، برادرم را جا گذاشته بودم که وضو بگیرد و به من ملحق شود؛ (با خود) گفتم: اگر خداوند، خیر و خوشبختی برادرم را بخواهد، او را به این جا می آورد که ناگهان متوجه شدم که کسی در را حرکت می دهد، گفتم: کیست؟ گفت: عمر بن خطاب، گفتم: صبر کن! سپس نزد پیامبر - صلی الله علیه وسلم - رفتم و سلام کردم و گفتم: اینک حضرت عمر - رضی الله عنه - آمده و اجازه ورود می خواهد، فرمودند: «بگو وارد شود و به او مژده بهشت بده»، پس نزد حضرت عمر - رضی الله عنه - برگشتم و گفتم: داخل شو و پیامبر - صلی الله علیه وسلم - به تو مژده بهشت می دهد؛ حضرت عمر - رضی الله عنه - وارد شد و در سمت چپ پیامبر - صلی الله علیه وسلم - در سکوی کنار چاه نشست و دو پایش را در چاه آویزان نمود، سپس باز گشتم و نشستم و (با خود) گفتم: اگر خداوند نسبت به فلانی (برادر خودش) خیر بخواهد، او را به این جا می آورد که کسی آمد و در را حرکت داد، گفتم: کیست؟ گفت: عثمان بن عفان، گفتم: صبر کن! سپس نزد پیامبر - صلی الله علیه وسلم - آمدم و به او خبر دادم، فرمودند: «به او اجازه بده و او را به بهشت و بلا و

فتنه ای که دامنگیر او می شود، مژده و خبر بده»، آدمم و گفتم: داخل شو و پیامبر - صلی الله علیه و سلم - ترا مژده بهشت می دهد، با فتنه ای که دامنگیر تو می شود! وی داخل شد و دید که سکوی اطراف چاه پر شده و جایی برای نشستن ندارد و بدان سبب در مقابل آنان در قسمت دیگر لب چاه نشست؛ "(سعید بن مسیب) که این حدیث را از ابوموسی - رضی الله عنه - روایت می کند می گوید: من این را به جای قبور آنان تأویل کردم که قبر پیامبر - صلی الله علیه و سلم - و ابوبکر - رضی الله عنه - و عمر - رضی الله عنه - در یک جا و قبر حضرت عثمان - رضی الله عنه - در برابر آن ها در" بقیع" جای دارد.

در روایتی دیگر اضافه کرده است: پیامبر - صلی الله علیه و سلم - نگرهبانی و محافظت از در را به من (ابوموسی) امر فرمودند و نیز در روایتی آمده است که وقتی ابوموسی - رضی الله عنه - به عثمان - رضی الله عنه - بشارت پیامبر - صلی الله علیه و سلم - را رسانید، سپاس و ستایش خدا را به جای آورد و سپس گفت: خداوند جایی طلب یاری است! (یعنی در مصیبت و بلایی که پیامبر - صلی الله علیه و سلم - فرموده اند که به من می رسد، طلب یاری و صبر می کنم).

وصف صحابه کرام

در این جا گفته های یکی از دانشمندان اسلام مرحوم دکتر مصطفی السباعی - رحمه الله - را که در مورد توصیف صحابه و بزرگ منشی و اتحاد فکری و عملی بی نظیر آنان نگاشته است، نقل می کنیم: "تعاون و همکاری آنان با یک دیگر در کارهای خیر، در بالاترین سطح ممکن بود. خیرخواهی آنان نسبت به یک دیگر از شگفت آورترین نمونه های خیرخواهی بود در بیان احکام شرع اختلاف نظر خود را در باریک ترین مسایل با بهترین شیوه ابراز می داشتند و در این باره طرفداری از حق و حقیقت، شعار آنان بود. اگر امری را خلاف حق تشخیص می دادند، هیچ گاه دوستی و محافظه کاری، رعایت مقام، فضیلت و موقعیت اشخاص، مانع از آشکار ساختن حق نبود.

مردمی پاک دل و آراسته به تقوی بودند بی ریایی که از صفات یک مرد عرب است در آن ها آشکار بود در وجودشان نفاق و حيله گری هرگز نبود انسان هایی با فرهنگ و مؤدب بودند که در اخلاق آن ها خشونت و سنگ دلی یافت نمی شد با یک دیگر به سان برادر حقیقی بودند تکبر و خودخواهی در وجودشان راه نداشت در اطاعت امیر همچون سرباز مطیع و فداکار بودند و سرکشی و نافرمانی نمی کردند در تشکیل حکومت جدید، قوانین و ضوابط جدید و جامعه صالح و نوپا بهترین و چیره دست ترین استاد و سازنده بودند و از دقت نظر و دانش وسیع و اندیشه عمیق

بهره یی به سزایی داشتند و تلاشگر و زحمت کش بودند که در راه رسیدن به هدف از هیچ کوششی دریغ نمی کردند.²

مناسب است در این جا وصف اصحاب را از زبان شیرین حضرت علی - رضی الله عنه - نیز بشنویم؛ ایشان خطاب به سپاهیان خود می فرمایند: "من اصحاب محمد - صلی الله علیه و سلم - را دیده ام، در میان شما یکی را نمی بینم که مانند ایشان باشد. اصحاب محمد - صلی الله علیه و سلم - چون شب را با سجده و نماز به پایان می رساندند، صبح رنجور و ژولیده موی و غبار آلود بودند یا پیشانی شان روی سجده بود و یا صورت شان برای گریه روی خاک؛ از ترس قیامت مثل آتش شعله ور بودند بر اثر سجده های طولانی پیشانی های شان پینه بسته بود. وقتی نام خدا به میان می آمد آن قدر گریه می کردند که دامن آنان تر می شد و از ترس عذاب و کفر و امید ثواب و پاداش، مانند درختی که در بادهای شدید می لرزد، می لرزیدند".³

نام و تولد حضرت علی - رضی الله عنه -

نام، علی، لقبش اسدالله، حیدر و مرتضی و کنیه اش ابوالحسن و ابوتراب است. پیامبر خدا - صلی الله علیه و سلم - علی را ابوتراب صدا کرد.

فرزند ابوطالب پسر عبدالمطلب پسر هاشم پسر عبدی مناف پسر قصی پسر کلاب پسر مرّه پسر کعب پسر لوی پسر غالب پسر فهر پسر مالک پسر نضر پسر کنانه بوده نسبش در جد اول به پیامبر اکرم - صلی الله علیه و سلم - می رسد. مادر گرامی اش فاطمه دختر اسد پسر هاشم از قبیله بنی هاشم بود و اولین زن هاشمی است که از شوهر هاشمی فرزند به دنیا آورد. از طرف پدر و مادر هردو هاشمی النسل است. پدر ایشان به اسلام مشرف نشد، اما مادر گرامی اش مسلمان شد و هجرت کرد.⁴

حضرت علی - رضی الله عنه - به اصح تواریخ روز جمعه ده سال قبل از بعثت و 23 سال قبل از هجرت در مکه به دنیا آمد.

² - 1 - ندوی، علی، سید ابوالحسن، المرتضی (ترجمه فارسی) ص 207 و 208 به نقل از مصطفی السباعی، السنة و مکانتها

فی تشریع الاسلامی ص 714

³ - (قبلی - افزوده مترجم - به نقل از نهج البلاغه شرح فیض الاسلام و صبحی صالح، خطبه 96)

⁴ - (سیوطی، علامه جلال الدین (1394)، تاریخ خلفاء ص 205)

مادرش او را حیدر که از نظر معنی همنام پدر خودش بود، نام نهاد و لی ابوطالب نامش را تغییر داد و او را علی نامید. بعداً ابوطالب چون عیالمند بود و عوایدی که از راه تجارت به دست می آورد به خوبی کفایت روزگارش را نمی کرد، رسول الله - صلی الله علیه و سلم - از او خواست تا موافقت کند علی را به خانه خویش ببرد و او را زیر نظر خویش و تحت توجه همسرش سیده خدیجه تربیت نماید تا به ابوطالب کمک نماید و هم احسانات و عنایات چند ساله را که از او دیده بود، جبران نماید.

علی اکنون شش ساله بود که به خانه محمد - صلی الله علیه و سلم - که هنوز به رسالت مبعوث نشده بود، آمد و تا آنگاه که رسول الله - صلی الله علیه و سلم - از مکه به مدینه هجرت کرد، در خانه آن جناب ماند. خداوند - جل جلاله - نه تنها او را از پرستش بت ها و از تعظیم شعایر و رسوم جهالت حفظ فرمود، بلکه مسلماً درین خانه که خواسته و مشیت رب العالمین برین بود که خانه نبوت باشد، از همان دوران کودکی تحت عنایت رسول الله - صلی الله علیه و سلم - باشد و در خانه نبوت اخلاق و خوی و عادت نیک کسب کند و خصلت هایی به دست بیاورد که دیگران به آن دست نیافته بودند.⁵

علی - رضی الله عنه - از ده یار بهشتی، برادرخوانده و داماد پیامبر اکرم - صلی الله علیه و سلم - ، شوهر فاطمة الزهرا - رضی الله عنها - سردار زنان دو جهان، از سابقین اولین، از علمای ربّانی، یگانه شجاع نامدار و پر آوازه، از پرهیزگاران مشهور، از سخنوران معروف، از حافظان کل قرآن، پدر حسن و حسین و اولین جانشین پیامبر - صلی الله علیه و سلم - از بنی هاشم است؛ در آغاز بعثت ایمان آورد. هنگامی که علی - رضی الله عنه - ایمان آورد، ده سال عمر داشت. برخی از علما نه سال، برخی هشت سال و برخی کمتر می دانند.⁶

قد مبارک حضرت علی - رضی الله عنه - متوسط، هیکل وی فربه و شکمش بزرگ بوده است. ریش ایشان به قدری گسترده بود که سینه مبارک وی در زیر آن پنهان بود. رنگ چهره ایشان کاملاً سفید و گندم گون بود.⁷

ابوتراب: بخاری در "ادب المفرد" از سهل پسر سعد - رضی الله عنه - روایت کرده است که علی - رضی الله عنه - خوشحال می شد که "ابوتراب" صدایش کنند این اسم را بسیار دوست داشت زیرا رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - نهاده بود. روزی او و فاطمه یک دیگر را خشناک کردند علی

⁵ - (خطیب سید عبدالرحیم، صهرین عثمان و علی ص 50 و 51)

⁶ - (حواله قبلی)

⁷ - (لکنوی عبدالشکور 1389 ، زنده گانی خلفای راشدین ص 202 ، 203)

به مسجد رفت و به دیوار تکیه زد پیامبر - صلی الله علیه و سلم - تشریف آورده و متوجه شدند که لباس علی پر از خاک است خاک ها را از پشت او پاک می نمود و می فرمود: «بنشین ای ابوتراب!»⁸

اسلام علی

به طوری که داکتر محمدحسین هیکل در کتاب (حیات محمد) می نویسد: روزی از همان ایام اول بعثت، علی متوجه می شود که آن حضرت - صلی الله علیه و سلم - و حضرت خدیجه - رضی الله عنها - با هم مشغول نماز اند و رکوع و سجده می کنند و آیاتی را که خداوند تا آن وقت نازل فرموده بود می خوانند. چون دیدن حرکات و سکنات نماز از قیام، قعود، رکوع، سجود و شنیدن کلمات مقدس قرآن برای علی بی سابقه بود، در جایش ایستاد و همین که آن حضرت و خدیجه از نمازشان فارغ شدند، پرسید: شما به چه کسی سجود می کردید؟ پیامبر - صلی الله علیه و سلم - فرمودند: «ما به آن خدایی سجود می کردیم که مرا به رسالت مبعوث فرموده تا خلق را به سویش بخوانم» و سپس بعضی از آیات قرآن را برای علی تلاوت فرمود و از او خواست تا ایمان بیاورد و این دین حق را که آن حضرت بدان مبعوث شده بپذیرد. علی که از طرفی در خیرخواهی، صداقت و صحت گفتار آن حضرت هیچ شک نداشت و از طرفی دیگر به شدت تحت تأثیر جلال و جمال آیات مقدس قرآن قرار گرفته بود، تصمیم می گیرد که دعوت آن حضرت - صلی الله علیه و سلم - را قبول کند و این دین حق را بپذیرد و لی چون در هر کاری قبلاً با پدر خود که در خیرخواهی او نیز هیچ تردید نداشت مشورت می کرد، عرض می کند در این باره با پدرم مشورت می کنم، اما طول نکشید که برگشت و اسلام خود را عرضه داشت و گفت: چون خداوند - جَلَّ جَلَالُهُ - بدون آن که با پدرم مشورت کند، مرا آفریده است نیازی ندیدم که برای پرستش او با پدرم مشورت کنم.

چون علی در محیطی زنده گی می کرد که شعائر شرک و مراسم و عادات جاهلیت سرتاسر آن را فرا گرفته بود، طبیعی است که چنین محیطی در هر انسانی که در آن نشو و نما و زنده گی می کند اثر مشهودی می گذارد.

پس باید پرسید که چرا علی از اثرات سوء این محیط فاسد جاهلیت حفظ شد و با چنین تعقل صحیحی به دین اسلام مشرف گردید؟

⁸ - (بخاری 6204 ، مسلم 2409)

جواب: مسلماً در علی گوهر حقیقی نهفته و با حقایق آمیخته بود که چیزی جز حق نمی جوید و جز حقیقت چیزی را نمی پسندد. قلبش برای ایمان قالب ریزی و وجودش برای پذیرش حق آفریده شده بود. می دانید از کجا؟ از آن جا که تا اکنون که ایمان آورد، چهارسال (از سن شش ساله گی تا ده ساله گی) در خانه محمد و تحت رعایت و عنایت و زیر نظر مبارک محمد مصطفی - صلی الله علیه و سلم - بود و آثار خانه نبوت در او اثر کرده بود. بنابراین بدون تعجب چنین شخصی تحت تأثیر عوامل محیط فاسد واقع نمی شود و بدون تعجب چنین شخصی می تواند در این سن کم و با آن اجتهاد صحیح که بیان کننده حقیقت وجودش می باشد به حضرت رسول اکرم - صلی الله علیه و سلم - ایمان آورد و به دین اسلام مشرف شود و پس ازین همیشه و در هر جا و در هر حال مطیع خدا و پیرو رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - بوده باشد و تا آخرین لحظه حیاتش خیرخواه عالم بشریت و نسبت به همه کس رؤف باشد.⁹

احوال قبل از اسلام و در حال اسلام

حضرت حسن بن زید نواسه حضرت امام حسن - رضی الله عنه - می فرماید: حضرت علی - رضی الله عنه - به علت کم سنی از آلوده گی به بت پرستی محفوظ ماند.¹⁰

باری پدر ایشان ابوطالب وی را دید که با پیامبر - صلی الله علیه و سلم - نماز می خواند، ابوطالب گفت: فرزندم! این چه دینی است که پیرو آن شده ای؟ گفت: پدر! به دین رسول خدا ایمان آورده ام و آن چه که او از جانب خداوند آورده پذیرفته ام و به همراه او برای خدا نماز می خوانم و از ایشان پیروی می کنم. ابوطالب گفت: پسر! محمد جز به راه خیر ترا دعوت نکرده است، پس همیشه با او باش و هرگز از ایشان جدا نشو.¹¹

فداکاری ها، ایثارها و جان فدایی های حضرت علی - رضی الله عنه - از بدو پذیرش اسلام موجب شد که در قلب پیامبر - صلی الله علیه و سلم - جای گرفته و یکی از محبوبترین یاران آن جناب شود.

⁹ - (خطیب سید عبدالرحیم، صهرین عثمان و علی، ایران انتشارات بندرعباس ص 151-153).

¹⁰ - (لکنوی عبدالشکور 1389، زنده گانی خلفای راشدین ص 202 ، 203).

¹¹ - (السبّاعی دکتر مصطفی 1396، زندگانی حضرت محمد - صلی الله علیه و سلم - و خلفای راشدین (رض) ص 59).

او در تمام غزوات شرکت نمود مگر در جنگ تبوک که رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - او را در مدینه به جای خویش گذاشت. آری، ایثار و همراهی علی - رضی الله عنه - با پیامبر خدا - صلی الله علیه و سلم - تا هنگام رحلت ایشان دوام یافت و رسول اکرم - صلی الله علیه و سلم - پیش از وفاتش فاطمه - رضی الله عنها - را برای او عقد نموده و به او مژده بهشت داد و علی - رضی الله عنه - جزو عشره مبشره قرار گرفت.¹²

ازدواجش با فاطمه - رضی الله عنها -

بهتر است از داستان ازدواج علی - رضی الله عنه - با فاطمه دختر رسول خدا اندکی بدانیم:

دو شخص از صحابه برای ازدواج با بانو فاطمه قدم پیش گذاشتند: ابوبکر صدیق - رضی الله عنه - و عمر بن خطاب - رضی الله عنه -، یک کنیزک نزد علی - رضی الله عنه - آمد و گفت: چرا نزد پیامبر - صلی الله علیه و سلم - نمی روی تا فاطمه را به ازدواجت در بیاورد؟ گفت: من چیزی ندارم تا ازدواج کنم، گفت: اگر تو نزد ایشان بروی او را به ازدواجت در خواهد آورد. علی - رضی الله عنه - نزد پیامبر - صلی الله علیه و سلم - رفت و کنارش نشست. وی می گوید: به خدا قسم نتوانستم با ایشان صحبت کنم و ساکت ماندم. پیامبر - صلی الله علیه و سلم - به من نگاه کرد و لبخندی زد و فرمود: «شاید به خاطر خواستگاری فاطمه آمدی؟» گفتم: بله یا رسول الله! فرمود: «آیا چیزی داری که با او ازدواج کنی؟» گفتم: نه یا رسول الله، فرمود: «مگر یک زره هم نداری؟» گفتم: یک زره دارم ولی بیشتر از چهارصد درهم نمی ارزد، فرمود: «آری، در مقابل آن او را به ازدواجت در می آورم». در روز زفافشان پیامبر - صلی الله علیه و سلم - تشریف آورده و وضو گرفتند و از آب وضو بر صورت فاطمه و علی - رضی الله عنهما - پاشیدند سپس فرمودند: «ای علی! دستت را روی پیشانی فاطمه بگذار و بگو: بسم الله، پروردگارا! من خیر او و خیر آن چه برای آن آفریده شده است را از تو می خواهم و از شر او و شر آن چه بر آن آفریده شده است به تو پناه می برم.

فاطمه - رضی الله عنها - هجده ساله بود که علی - رضی الله عنه - با او ازدواج کرد و تا وقتی که زنده بود با زن دیگر ازدواج نکرد و بعد از وفات او با زنان دیگری نیز ازدواج کرد.¹³

¹² - (السباعی دکتر مصطفی 1396، زندگانی حضرت محمد - صلی الله علیه و سلم - و خلفای راشدین (رض) ص 59 و 60).

¹³ - (عمر و خالد جانشینان پیامبر - صلی الله علیه و سلم - ص 183 - 185)

چگونگی زندگی علی و فاطمه - رضی الله عنهما -

علی و فاطمه با آن که نزد پیامبر - صلی الله علیه و سلم - از محبوبیت فوق العاده ای برخوردار بودند، ولی زندگی آنان بسیار ساده ، پرمشقت و سخت کوشانه بود. هُناذ به روایت عطاء از علی - رضی الله عنه - نقل می کند که وی گفت: چند روزی سپری شد نه چیزی برای خوردن نزد ما پیدا می شد و نه نزد پیامبر - صلی الله علیه و سلم - ، از خانه خارج شدم دیدم دیناری سر راه افتاده است اندکی توقف کردم و اندیشیدم که آن را بردارم یا خیر، سپس بنا بر شدت نیاز و تنگدستی آن را برداشتم و از بازرگانانی که از خارج آرد وارد می کردند مقداری آرد خریدم و آن را به فاطمه دادم تا خمیر کند، فاطمه در حالی که مشغول خمیر کردن بود، از شدت ضعف و گرسنگی بارها دستش از کاسه خارج می شد و به زمین می خورد سرانجام با مشقت فراوان نان را تهیه نمود، آن گاه نزد پیامبر - صلی الله علیه و سلم - رفتم و داستان را برایشان تعریف نمودم آن حضرت - صلی الله علیه و سلم - فرمودند: «آن را بخورید! همانا این رزقی است که خداوند به شما داده است».¹⁴

هُناذ از شعبی روایت کرده است که علی - رضی الله عنه - گفت: من با فاطمه دختر رسول الله - صلی الله علیه و سلم - ازدواج نمودم در حالی که برای ما بستری غیر از یک پوست میشینه که شب روی آن می خوابیدیم و روز گوسفند خود را در آن علف می دادیم، میسر نبود و خادمی هم نداشتیم.¹⁵

طبرانی با سند معتبر به نقل از فاطمه - رضی الله عنها - آورده است که روزی رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - نزد او رفت و فرمود: «فرزندانم کجا هستند؟!». منظورش حسن و حسین - رضی الله عنهما - بود - فاطمه - رضی الله عنها - گفت: در خانه چیزی برای خوردن نبود، لذا علی آن ها را همراه خود پیش فلان مرد یهودی برده است تا در خانه از گرسنگی گریه نکنند. پیامبر - صلی الله علیه و سلم - از آن جا بیرون آمدند و نزد همان یهودی رفتند، دیدند که حسن و حسین در حوضچه ای مشغول بازی اند و جلوی آن ها خرماهای پس مانده ای قرار دارد، به علی - رضی الله عنه - فرمودند: «آیا قبل از آن که هوا گرم شود فرزندانم را به خانه بر نمی گردانی؟!» او گفت: لطفاً اندکی صبر کنید تا ازین خرماهای پس مانده مقداری برای فاطمه جمع کنم. ایشان توقف نمودند تا علی خرما ها را جمع

¹⁴ - (ندوی علی، سیدابوالحسن، المرتضی ص 91 به حواله متقی، علی، کنز العمال ج 7 ص 328)

¹⁵ - (قبلی)

نموده و در پارچه ای گذاشت سپس هردو با اتفاق هم برگشتند در حالی که یکی از آن دو پسر را پیامبر - صلی الله علیه و سلم - بر دوش خود حمل نمود و دیگری را علی - رضی الله عنه -.¹⁶

امام بخاری از علی - رضی الله عنه - نقل می کند که فاطمه - رضی الله عنها - از خستگی و مشقت آمدن نمودن گندم با آسیاب دستی به ستوه آمده بود به او خبر رسید که نزد پیامبر - صلی الله علیه و سلم - گروهی از اسیران جنگی را آورده اند؛ لذا نزد ایشان رفت تا خدمت گذاری به او بدهد اما پیامبر - صلی الله علیه و سلم - در خانه تشریف نداشتند و موضوع را با ام المؤمنین - عایشه - رضی الله عنها - در میان گذاشت هنگامی که پیامبر - صلی الله علیه و سلم - برگشتند، عایشه - رضی الله عنها - جریان را برایشان بیان نمود (علی - رضی الله عنه - می گوید:) آن گاه پیامبر - صلی الله علیه و سلم - نزد ما تشریف آوردند در حالی که ما مشغول استراحت بودیم، خواستیم به احترام ایشان بلند شویم فرمودند: «سر جای خود باشید!» سپس فرمودند: «آیا شما را به چیزی با ارزش تر از آن چه از من خواسته اید راهنمایی ننمایم؟! و آن این که: هنگام خواب 34 مرتبه الله اکبر، 33 مرتبه الحمد لله و 33 مرتبه سبحان الله بگویید! این برای شما بهتر است از آن چه که از من خواسته اید».

17

در روایت دیگر در باره این واقعه آمده است که پیامبر - صلی الله علیه و سلم - به علی و فاطمه - رضی الله عنهما - فرمود: «به خدا سوگند! از این غلامان به شما نخواهم داد در حالی که اهل صفه [تعدادی از اصحاب - رض -] از گرسنگی به خود می پیچند و نزد من چیزی برای مخارج آنان وجود ندارد. لذا آن ها را می فروشم و هزینه زندگی اهل صفه را تأمین می کنم».¹⁸ (احمد)

فرزندان حضرت علی - رضی الله عنه -

¹⁶ - (قبلی به حواله منذری، الترغیب و الترهیب ج 5 ص 171)

¹⁷ - (صحیح بخاری کتاب الجهاد)

¹⁸ - (ندوی، علی، سیدابوالحسن، المرتضی ص 90 - 91)

فرزندان حضرت علی - رضی الله عنه - از بطن فاطمه - رضی الله عنها - عبارت اند از: حسن، حسین، و بنا به قولی محسن که در کودکی در گذشت، و نیز زینب کبری و ام کلثوم که عمر بن خطاب - رضی الله عنه - با او ازدواج کرد - رضی الله عنهم - فرزندان وی از همسران دیگر عبارت اند از:

از بطن ام البنین بنت حزام عباس، جعفر، عبدالله و عثمان به دنیا آمدند که در کربلا همراه برادرشان حضرت حسین - رضی الله عنه - به شهادت رسیدند. از بطن لیلی بنت مسعود؛ عبدالله و ابوبکر متولد شدند که هشام کلبی می گوید آن ها نیز در کربلا شهید شدند. از صهباء بنت ربیعہ (ام ولد)؛ یک پسر بنام عمر و یک دختر بنام رقیه داشت. از اُمّامه بنت ابی العاص یک فرزند بنام محمد اوسط داشت. از خوله بنت جعفر؛ یک فرزند بنام محمداکبر داشت. از ام سعید بنت عروه؛ سه دختر بنام های ام الحسن، رملۃ الکبری و ام کلثوم متولد شدند. از اسماء بنت عمیس؛ یحیی و عون به دنیا آمدند.¹⁹

فرزندش محمداکبر که به ابن حنفیه مشهور است یکی از بزرگان مسلمانان بود؛ او مرد شجاع و نیرومند، فصیح و عالم به کتاب و سنت بود. ابوبکر و عمر - رضی الله عنهما - را بر سایرین برتری می داد و عثمان - رضی الله عنه - را می ستود. وی در سال 81 در سن شصت و پنج سالگی درگذشت. ابن خلکان می گوید: محمد بسیار پرهیزگار، و قوی بود، در جنگ جمل پرچمدار پدرش بود. دو سال قبل از خلافت عمر به دنیا آمد و در اول محرم سال 81 هجری درگذشت. اقوال دیگری نیز در مورد وفات او وجود دارد. وی در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد. از از ذریه او علما، مربیان و مصلحان بزرگی پرورش یافت که کتاب های طبقات و زندگی نامه ها، شرح حال آن ها را ذکر کرده اند. این خاندان در بسیاری از شهرهای هند پراگن ده شدند که اغلب بنام علویان معروف اند. ابن جریر می گوید: حضرت علی - رضی الله عنه - مجموعاً چهارده پسر و هفده دختر داشت. واقدی می گوید: نسل وی از میان پسران، فقط از پنج فرزند ادامه یافت که عبارت اند از: حسن، حسین، محمد بن حنفیه، عباس و عمر.²⁰

¹⁹ - (ندوی، علی، سید ابوالحسن، المرتضی ترجمه فارسی ص 311 به حواله ابن اثیر و ابوالفداء ابن کثیر).

²⁰ - (ندوی، علی، سید ابوالحسن، المرتضی ... ص 311 و 312)

خلافت حضرت علی - رضی الله عنه -

بعد از شهادت حضرت عثمان - رضی الله عنه - که در نتیجه دسیسه یهودیان صورت گرفت، مردم سراغ علی - رضی الله عنه - رفتند و از او خواستند که زعامت و رهبری مسلمانان را بر عهده بگیرد. او که قدرت طلب نبود، ابتدا از قبول خواست امت سر باز زد، ولی زمانی که با اصرار آن ها مواجه شد و دانست که کشتی شکسته امت اسلامی را جز او کسی دیگر نمی تواند ترمیم و تنظیم کند، خلافت مسلمانان را قبول کرد. این در حالی بود که ثبات سیاسی دولت پنهانور اسلامی در اواخر خلافت عثمان - رضی الله عنه - متزلزل شده بود و با شهادت ایشان برهم خورده بود.

(فردای روز شهادت عثمان - رضی الله عنه - 18 ذی الحجه سال 35 هـ ق، علی - رضی الله عنه - در مدینه در مسند خلافت نشست) (تاریخ خلفا) امام سید ابوالحسن علی ندوی در "المرتضی" نگاشته است که این بیعت در 24 ذی الحجه سال 35 هـ انجام گرفت و گفته است که صحیح ترین قول همین است.

بعد از عهده داری خلافت توسط ایشان دولت اسلامی با اختلافات جدی مواجه شد. شهید شدن حضرت عثمان - رضی الله عنه - به آن صورت فجیع برای بسیاری از صحابه قابل تحمل نبود. آن ها پیوسته از حضرت علی - رضی الله عنه - می خواستند تا قاتلان حضرت عثمان - رضی الله عنه - را در اولین روزهای خلافت مجازات نماید، اما حضرت علی - رضی الله عنه - مشکلات خاص خود را داشت و نمی توانست در آن شرایطی که قدرت نظامی مدینه عملاً در دست شورشیان بود، کاری در این زمینه انجام دهد. اما برخی از صحابه از جمله: امیر معاویه - رضی الله عنه - که والی شام بود درین مورد بیشتر از دیگران اصرار می کرد. دسیسه های دشمنان و همچنین وضعیت بد مسلمانان سبب شد جنگ های خونین بین علی - رضی الله عنه - و برخی از بزرگان صحابه از جمله: ام المؤمنین عایشه صدیقه - رضی الله عنها - صورت گیرد. در جنگ های جمل که رهبری آن را ام المؤمنین عایشه - رضی الله عنها - بر عهده داشت، علی - رضی الله عنه - پیروز شد. اما در جنگ های صفین که بین حضرت علی - رضی الله عنه - و لشکر شام به رهبری امیر معاویه - رضی الله عنه - بود، توازن قوا سبب شده بود که کسی بر دیگری پیروز نشود، و از همه بدتر این جنگ و پیامدهای مذاکره علی با

معاویه، سبب گردید تا یک تعداد زیادی از لشکریانش به نشانه اعتراض و روی بهانه های بی اساس از لشکر ایشان جدا شوند و حرکتی به نام "خوارج" را تشکیل دهند. ازین رو علی - رضی الله عنه - ناچار شد با آن ها در نهروان بجنگد و بعد از جنگ خونین بر علیه آنان هم پیروز گردید و این کینه دیرینه در آن ها ایجاد شد که آخر دست به قتل حضرت علی - رضی الله عنه - بزنند و سر انجام ایشان را شهید ساختند.²¹

در عهد خلافت ایشان جهاد با کفار متوقف شد و در فتوحات اسلامی نیز [چندان] فزونی واقع نگردید و متأسفانه تمام دوران خلافت ایشان با جنگ های داخلی سپری شد. سه جنگ برای ایشان رخ داد: [که قبلاً ذکر کردیم]، جنگ سوم ایشان که در آن با خوارج به مقابله برخاست، مورد پسند و تائید تمام صحابه واقع شد. در برخی احادیث نسبت به این جنگ کلمات پسندیده و پیشگویی هایی نیز وارد شده است.

اما جنگ جمل و صفین را اکثر صحابه تائید نکردند و آن را نپسندیدند. وقتی حضرت علی - رضی الله عنه - خلیفه مسلمین، عبدالله بن عمر - رضی الله عنهما - را برای شرکت در جنگ دعوت نمود و ارتباط نزدیک خود با پدرش عمر فاروق - رضی الله عنه - را بیان داشت، وی در جواب گفت: ای ابوالحسن! به خدا سوگند! اگر به من دستور دهید که دست در دهان ازدها بگزارم، من حاضرم این کار را انجام دهم، اما اگر بخواهید که من شمشیر بر علیه گوینده " لا اله الا الله " بردارم این کار از دست من بر نمی آید. صحابه دیگر نیز چنین تصمیم گرفتند که از هیچ فریقی جانب داری نکنند که این جماعت بنام " قاعدین " (گروه بی طرف) ملقب شدند. بعد از جنگ صفین تمام کشور از تصرف حضرت علی - رضی الله عنه - خارج شد و جز شهر کوفه و نواحی اطراف آن، محل دیگری در تصرف ایشان باقی نماند.²²

نکته ضروری

²¹ - (صمیم، عبدالمجید، 1395، تمدن اسلام ص 71 و 72 و معلومات داخل قوس () از تاریخ خلفا، علامه جلال الدین سیوطی ص و المرتضی، سید ابوالحسن ندوی ص 250 درج شده است)

²² - (لکنوی، عبدالشکور، 1389، زندگانی خلفای راشدین، ترجمه مولانا محمدیوسف حسین پور ص 208 و 209).

قابل یادآوریست که جنگ های صفین و جمل که پس از آغاز خلافت حضرت علی - رضی الله عنه - در میان اصحاب رخ داد، تعداد کثیری از اصحاب به دو گروه تقسیم شدند: گروه بزرگی به حمایت و طرفداری از خلیفه برحق حضرت علی - رضی الله عنه - و گروه بزرگ دیگر به رهبری ام المؤمنین حضرت عایشه صدیقه ، طلحه و زبیر - رضی الله عنهم - [و در جنگ صفین امیرالمؤمنین علی - رضی الله عنه - و گروه متقابل با رهبری حضرت معاویه - رضی الله عنه - قرار داشت].

هر دو گروه بنابر سؤ تفاهم و اشتباهاً درگیر جنگ شدند و از همه بدتر این که یهودیان که بارها برای تضعیف و از هم پاشی مسلمانان از هیچ گونه شیطننت و فتنه گری دریغ نکردند، در این جنگ ها نیز مداخله داشتند. چنان که جنگ جمل مستقیماً به اثر مداخله عبدالله بن سبا یهودی رئیس و بنیان گزار فرقه روافض به وقوع پیوست. وی دشمن کینه توز و دیرینه اسلام بوده و در آغاز این جنگ در رأس همه فتنه جویان قرار گرفته بود و جنگ خونینی را در میان اصحاب پیامبر -صلی الله علیه و سلم - برافروخت.

کسانی که این جنگ ها را وسیله بدگویی صحابه کرام قرار داده اند، باید بدانند که در گمراهی و نادانی گرفتار هستند و خطای بزرگی را مرتکب شده اند. و نیز فراموش نباید کرد که کشته شده گان و شرکت کننده گان جنگ های جمل و صفین (یعنی اصحاب - رضی الله عنهم -) همه دارای فضیلت بوده و هیچ یک نباید مورد بدگویی و ملامتی قرار گیرد.²³

انتقال مرکز خلافت از مدینه به کوفه

حضرت علی - رضی الله عنه - کوفه را - در عراق - پایتخت و مرکز خلافت خویش قرار داد. کوفه مرکز تمام فعالیت های نظامی و اداری ایشان بود شاید در ذهن خواننده این سؤال مطرح شود که چرا حضرت علی - رضی الله عنه - کوفه را اقامت گاه و پایتخت خلافت جهان اسلام قرار داد، در حالی که از زمان هجرت رسول الله - صلی الله علیه و سلم - تا شهادت حضرت عثمان - این جایگاه به مدینه منوره (شهر پیامبر) اختصاص داشته است؟

²³ - (لکنوی، عبدالشکور، 1389، زنده گانی خلفای راشدین ص 209 - 218)

به نظر این جانب [امام ندوی - رح -] حضرت علی - رضی الله عنه - به این دلیل به این کار اقدام نمود که نمی خواست شهر مدینه شهر محبوب و پسندیده او و دارالهجرت و مدفن رسول الله - صلی الله علیه و سلم - ، محل جنگ های داخلی و تاخت و تاز های نظامی گردد؛ زیرا ایشان با بروز اختلافات داخلی، وقوع جنگ را پیش بینی می کرد، بنا بر این ادب مسجد نبوی و حرم دوم و آرامگاه رسول اکرم - صلی الله علیه و سلم - اقتضا می کرد که مدینه منوره مرکز هیچ گونه فتنه ای قرار نگیرد. به راستی فردی چون علی می بایست در این مورد، حساس و غیور می بود چنان که چند سال بعد از این اقدام در زمان یزید، واقعه "حرّه" پیش آمد که احساسات مسلمانان را سخت جریحه دار کرد و حرمت شهر پیامبر - صلی الله علیه و سلم - و ساکنان آن زیر پا نهاده شد. وقوع این گونه عملیات هنگام جنگ و اختلاف بعید نیست.

اما استاد عقّاد دلیل این کار را مصلحت جغرافیایی و اداری و فرهنگی می داند، او می نویسد: "در آن زمان کوفه مناسب ترین پایتخت برای امامت جهانی بود؛ زیرا این شهر محل اجتماع اقوام و ملیت های گوناگون و گذرگاه بازرگانان هند، فارس، یمن، عراق و شام بود و از طرفی دیگر پایتخت فرهنگی هم بود و مرکز دانش ها و زبان های مختلف و علم انساب و فنون شعر و داستان نویسی تلقی می شد به همین سبب این شهر از نظر موقعیت زمانی آن روز مناسب ترین مکان برای حکومت یک پیشوا بود".²⁴

مروری مختصری بر جنگ های جَمَل و صِفین

در این جا قسمتی از وقایع جنگ های جَمَل و صِفین را یادآوری می کنیم تا معلوم گردد که کسانی که این جنگ هارا وسیله بدگویی صحابه کرام قرار داده اند، چقدر در گمراهی و نادانی گرفتار هستند.

جنگ جَمَل

این جنگ در ماه جمادی الآخر سال 36 هـ ق واقع شد. در بیان چگونگی وقوع این جنگ تحریفاتی زیادی صورت گرفته و دروغ پردازی های زیادی انجام شده است. حقیقت چگونگی این

²⁴ - (ندوی، علی، سیدابوالحسن، المرتضی ص 255 و 256 و دلیل دوم به نقل از عقّاد، العبقریات الاسلامیه ص 952)

جنگ به شرحی است که صاحب کتاب "سیف مسلول" به نقل از تاریخ قرطبی بیان کرده و مختصری از آن به این قرار است:

(تمام صحابه که در مدینه بودند؛ [به شمول] طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص، سعید بن زید، عمار بن یاسر و سهل بن حنیف با ایشان بیعت کردند گفته شده است طلحه و زبیر به اکراه بیعت کردند). هنگامی حضرات طلحه و زبیر با حضرت علی - رضی الله عنه - بیعت کردند، بلافاصله از مدینه خارج و به سوی مکه روانه شدند. ام المؤمنین حضرت عایشه صدیقه - رضی الله عنها - در آن سال به حج رفته بود و در آن موقع هنوز در مکه سکونت داشت. حضرات طلحه و زبیر نزد او رفته تمام حوادث مدینه را به او رساندند؛ از جمله این که حضرت عثمان - رضی الله عنه - شهید شده اند ... و فعلاً در مدینه آشوب سختی برپاست؛ شما ام المؤمنین هستید و ما در پناه شما در امان خواهیم ماند، سعی کنید تا فتنه به نحوی پایان یابد، زیرا نظر علی - رضی الله عنه - این است که در حال حاضر نسبت به قصاص قاتلین حضرت عثمان - رضی الله عنه - سکوت اختیار کند؛ حال آن که بر اثر این سکوت نیروی یاغیان بیشتر می شود. حضرت عایشه - رضی الله عنها - از ورود به این قضایا خودداری ورزید، ولی حضرات طلحه و زبیر - رضی الله عنهم - از قرآن عظیم الشأن استدلال کردند که در آن دستور به اصلاح بین مسلمین داده شده است. سر انجام عایشه - رضی الله عنها - با آن ها هم نظر شد و این مشورت را پذیرفت که تا دامی که شورشیان تضعیف نشوند و مدینه را ترک نکنند، نباید به مدینه رفت؛ بلکه به محل دور از مدینه رفته و در آن جا اقامت گزید و حضرت علی را به نحوی از جمع گروه مفسدان برحذر داشت و او را با خویش هم نظر کرد.

ام المؤمنین فکر می کرد با این روش مشکلات حل و فصل می شوند و موضوع گرفتن قصاص از قاتلان حضرت عثمان نیز پذیرفته می شود و شروران و مفسدان به کیفر اعمال شان خواهند رسید. چنان که طبق همین فکر و رأی، وی خود شخصاً عازم بصره شد. وقتی شورشیان از این موضوع آگاه شدند، موضوع روان شدن حضرت عایشه - رضی الله عنها - را به شکل غیر واقعی آن به اطلاع حضرت علی - رضی الله عنه - رسانده و چنین وانمود کردند که ام المؤمنین و دیگران برای بر طرف کردن شما از خلافت، اقدام به آمدن به سوی شما را نموده اند. آنان فرصت ندادند که حضرت علی - رضی الله عنه - مستقیماً از برنامه و تصمیم واقعی ام المؤمنین اطلاع یابد، لذا علی - رضی الله عنه - (سهل پسر حنیف را به سرپرستی مدینه گذاشت و خود) با سپاهی عازم بصره شدند. حضرات حسن، حسین، عبدالله بن جعفر و عبدالله بن عباس - رضی الله عنهم - با این لشکرکشی مخالف بودند، اما رأی آنان مورد قبول واقع نشد. هنگامی که سپاهیان حضرت علی - رضی الله عنه - نزدیک شهر بصره رسیدند و در آن جا خیمه زدند، حضرت علی - رضی الله عنه - حضرت قعقاع - رضی

الله عنه - را به عنوان قاصد نزد حضرات طلحه و زبیر فرستاد. قعقاع نخست با ام المؤمنین ملاقات و مذاکره نمود. ام المؤمنین صریحاً اعلام داشت که هدف من فقط اصلاح تفاهم است تا به نحوی این فتنه و آشوب از بین برود و امنیت برقرار شود. سپس قعقاع - رضی الله عنه - با حضرات طلحه و زبیر - رضی الله عنهم - مذاکره نمود و پرسید: شما برای اصلاح و رفع اختلاف چه چیزی پیشنهاد می کنید؟ آنان اظهار داشتند که بدون گرفتن قصاص از قاتلین حضرت عثمان - رضی الله عنه - راه دیگری جهت برقراری [صلح] و تفاهم متصور نیست. حضرت قعقاع گفت: حصول این مقصود بدون اتفاق تمام مسلمانان امکان پذیر نخواهد بود؛ لذا شما با حضرت علی - رضی الله عنه - متحد و متفق شده برای آن چاره ای در نظر بگیرید. این رأی مورد پسند حضرات طلحه و زبیر قرار گرفت. حضرت قعقاع بشارت و مژده صلح را به حضرت علی - رضی الله عنه - اعلام نمود. او بسیار خوشحال شد و تا مدت سه روز دو طرف با هم در تماس بودند و مذاکره جریان داشت. روز سوم هنگام شام فیصله شد که فردا صبح حضرات طلحه و زبیر با حضرت علی - رضی الله عنه - به گونه ای ملاقات کنند که از شورشیان و فرصت طلبان کسی در آن جلسه حاضر نباشد. این امر برای شورشیان گران و ناگوار تمام شد؛ زیرا می دانستند که هرگاه علی - رضی الله عنه - به تنهایی با صحابه ملاقات و مذاکره کند، زمینه آشتی و صلح قطعاً فراهم شده و دسیسه آنان نقشی برآب می شود، لذا در این فکر افتادند که تدبیری بکار بندند تا صلح برقرار نشود و ملاقات و مذاکره ای صورت نگیرد.

عبدالله بن سبا یهودی رئیس و بنیان گذار فرقه روافض نیز در میان آنان و در رأس همه فتنه جویان قرار گرفته بود. این حيله گر و دشمن کینه توز مسلمانان پیشنهاد کرد که امشب باید جنگ را آغاز کرد و بعداً به حضرت علی - رضی الله عنه - چنین اطلاع داده شود که گروه مقابل، تخلف ورزیده و به جنگ پرداخته است. آشوبگران و یاران ابن سبا در آخر شب جنگ را آغاز نموده و در میان سپاه علی - رضی الله عنه - آوازه کردند که حضرات طلحه و زبیر عهدشکنی نموده و بر ما حمله کرده اند. از سوی دیگر در میان سپاه ام المؤمنین چنین وانمود کردند که حضرت علی - رضی الله عنه - عهدشکنی نموده حمله را آغاز کرده است. به هر حال شیطننت عبدالله بن سبا به نتیجه رسید و جنگ خونینی در گرفت. انالله وانا الیه راجعون. (واقعه جمل در ماه جمادی الآخر سال 36 هـ رخ داد و در این جنگ تعداد کثیری از اصحاب - رضی الله عنهم - شهید شدند).

مؤلف "البدایه و النهایه" علامه ابن کثیر قریشی می نویسد: "مردم پس از شنیدن خبر صلح، شب خوشی داشتند؛ اما قاتلان، آن شب در پریشانی و دلهره به سر می بردند و تمام شب به مشوره پرداختند و در نهایت تصمیم گرفتند که قبل از برقراری صلح شبانه به نحوی که هیچ کس

مطلع نشود، آتش جنگ را بر افروزند، لذا قبل از بامداد وارد عمل شدند ... آن گاه جنگ درگرفت و هر دو گروه به مبارزه پرداختند در حالی که از حقیقت ماجرا بی خبر بودند.²⁵

حضرت طلحه - رضی الله عنه - در میدان جنگ شهید شد اما حضرت زبیر از جنگ کناره گیری کرد و به سوی مدینه برگشت. در میان راه (عمروابن جرموز لعین) او را شهید کرد و به امید پاداش نزد حضرت علی - رضی الله عنه - آمد و اعلام داشت: امیرالمؤمنین! مبارک و نوید باد که دشمن ترا به قتل رساندم، علی - رضی الله عنه - پرسید: چه کسی را به قتل رساندی؟ او گفت: زبیر را، علی - رضی الله عنه - فرمود: من ترا به دوزخ بشارت می دهم، ابن جرموز لعین گفت: عجیب پاداشی! علی - رضی الله عنه - فرمود: من چه کنم! رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - به من فرمود: «يَا عَلِيُّ! بُشِّرْ قَاتِلَ ابْنِ صَفِيَّةَ بِالنَّارِ» «ای علی! کسی که پسر عمه مرا به قتل برساند تو او را به دوزخ مرده بده». (حضرت زبیر - رضی الله عنه - پسر عمه رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - و همچنین پسر عمه علی - رضی الله عنه - بود). ابن جرموز با شنیدن این گفته ها خودکشی کرد و حضرت علی با دیدن این صحنه به آواز بلند تکبیر گفت و اعلام داشت: آن چه رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - فرموده بود، به راستی واقع شد.

بعد از پایان جنگ حضرت علی - رضی الله عنه - با امام حسن و عبدالله بن عباس - رضی الله عنهما - در میدان جنگ برای بررسی اجساد کشته شده گان رفتند. امام حسن - رضی الله عنه - با مشاهده جسدی اظهار داشت: ای پدر! قسم به خدا که نوجوانی از فرزندان قریش این جا افتاده است! علی - رضی الله عنه - پرسید کیست؟! او در جواب گفت: محمد بن طلحه - رضی الله عنه - ، در جواب فرمود: به خدا قسم او جوان نیکوکاری بود. سپس گذر امیرالمؤمنین بر جسد طلحه - رضی الله عنه - افتاد، هنگامی که آن را دید، در کنارش نشست و بیان داشت: ابومحمد این جا به این حال افتاده است! کاش من بیست سال قبل می مردم. آن گاه دست طاحه - رضی الله عنه - را گرفت و چندین بار بوسه کرد و فرمود: این همان دستی است که مصائب را از رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - دفع کرده است.²⁶

وقتی حضرت طلحه در آخرین دم حیات قرار داشت، (زخمی بود و خونریزی اش شدید شد) شخصی (ثور بن مجزاة) از کنارش می گذشت، از وی پرسید: از کدام لشکری؟ گفت: از لشکر امیر

²⁵ - (ندوی، علی، سیدابوالحسن، المرتضی، پاورقی ص 259 به نقل از ابن کثیر، البدایه و النهایه ج 7 ص 170)
²⁶ - در جنگ احد یک بار رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - در محاصره کفار واقع شد؛ در آن وقت غیر از طلحه - رضی الله عنه - شخصی دیگری نزد ایشان نبود، از هر چهار طرف به سوی آن ها تیر می بارید و حضرت طلحه با سپر جلو تیرها را می گرفت، درین میان ناگهان سپر از دستش افتاد؛ فکر کرد که اگر سپر را بردارد، تا آن وقت ممکن است چند تیر به پیامبر - صلی الله علیه و سلم - اصابت کند، لذا با دست خود تیرها را می گرفت که در نتیجه دستش کاملاً فلج شد و تا آخر عمر مفلوج ماند؛ حضرت علی - رضی الله عنه - همان دست را بوسه می زد. (لکنوی، عبدالشکور، زندگانی خلفای راشدین پاورقی ص 213).

المؤمنین، حضرت طلحه - رضی الله عنه - فرمود: خوب است، دستت را بده تا من بر دست تو با حضرت علی - رضی الله عنه - بیعت کنم، چنان که پس از بیعت جان داد. آن شخص این موضوع را برای حضرت علی - رضی الله عنه - بیان کرد، آن جناب تکبیر خواند و فرمود: خدا نخواست که طلحه بدون بیعت من وارد بهشت شود.

از حضرت علی - رضی الله عنه - را جع به عقیده شرکت کنندگان در جنگ جمل سؤال شد که آیا آنان مشرک بودند؟ فرمود: نه خیر، آنان از شرک می گریختند. سؤال شد آیا منافق بودند؟ فرمود: [نه خیر]، منافق کسی است که خدا را خیلی کم یاد می کند. پرسیده شد: پس آنان را چه بنامیم؟ فرمود: "إِخْوَانُنَا بَعُوْا عَلَيْنَا" یعنی آنان برادران ما بودند که بر ما شوریدند.

علی - رضی الله عنه - ام المؤمنین عایشه - رضی الله عنها - را نهایت مورد احترام و اکرام قرار داد؛ مؤرخان می گویند: علی - رضی الله عنه - عایشه - رضی الله عنها - را بدرقه نمود و گروهی از نگهبانان را همراه وی فرستاد و چهل نفر از زنان سرشناس بصره را برای همراهی او انتخاب نمود و دستور داد تا دوازده هزار درهم به او بدهند عبدالله بن جعفر بن ابی طالب این مبلغ را کم دانست و برای وی مال بزرگی در نظر گرفت و گفت: اگر امیر المؤمنین موافقت نکرد به ذمه خودم خواهد بود. حضرت عایشه - رضی الله عنها - جز این که خراشی جزئی به سبب اصابت تیری برداشته بود، هیچ گونه جراحت دیگری نداشت. هنگامی که روز حرکت فرا رسید، علی - رضی الله عنه - و سایر مردم برای بدرقه ام المؤمنین حضور یافتند او ضمن خدا حافظی فرمود: ای فرزندانم! هیچ یک از ما دسته دیگر را نکوهش و سرزنش نکند به خدا سوگند! آن چه بین من و علی در گذشته صورت گرفت، چیزی نبود جز آن چه میان یک زن و خویشاوندان شوهرش پیش می آید و او به رغم این ماجرا از نیکان و صالحان است. آن گاه حضرت علی - رضی الله عنه - فرمود: به خدا سوگند! او راست می گوید، آن چه میان من و او رخ داد این چنین بود همانا او در دنیا و آخرت همسر پیامبر شماست. امیرالمؤمنین علی برای بدرقه ایشان چندین فرسنگ همراه او رفت و تمام آن روز او را همراهی کرد. این واقعه روز شنبه اول رجب سال 36 هجری به وقوع پیوست.²⁷

در روایات به طور متواتر آمده است که عایشه صدیقه بعد از پایان واقعه اظهار ندامت می کرد و می گفت: "کاش قبل از رسیدن روز جمل از دنیا می رفتم!" و هر گاه از آن روز یاد می شد تا جایی می گریست که روسری اش تر می شد.²⁸

²⁷ - (ندوی، علی، سیدابوالحسن، المرتضی ص 260 و 261 به نقل از ابن کثیر، البدایة والنهاية ج 7 ص 246-247)
²⁸ - (قبلی ص 261)

سال 36 هـ در حالی آغاز شد که امیرالمؤمنین علی - رضی الله عنه - بر مسند خلافت نشسته و نمایندگان و کارگزارانی برای هر شهر تعیین نموده بود. وی سهل بن حنیف - رضی الله عنه - را به جای امیر معاویه - رضی الله عنه - به ولایت شام منصوب کرد سهل تا تبوک رفته بود که با سپاه معاویه - رضی الله عنه - برخورد کرد از او خواستند که خود را معرفی کند، او گفت: من امیر و نماینده هستم، گفتند: امیر کدام ولایت؟ گفت: امیر شام، به او گفتند: اگر عثمان ترا فرستاده پس خوش آمدی و اگر کسی دیگر فرستاده از همین جا برگرد. سهل گفت: مگر اطلاع ندارید که در مدینه چه حادثه ای رخ داده است؟ گفتند: آری از همه چیز مطلع هستیم. سهل پس از این ماجرا از همان جا نزد حضرت علی باز گشت.

معاویه - رضی الله عنه - قاصدی به سوی علی - رضی الله عنه - فرستاد چون قاصد نزد علی - رضی الله عنه - رسید، آن حضرت پرسید چه خبر داری؟ گفت: از نزد قومی می آیم که هدفی جز قصاص ندارند و خواهان انتقام از قاتلان ستمگر هستند، هفتاد هزار شیخ را دیدم که زیر پیراهن عثمان - رضی الله عنه - که بر منبر دمشق آویزان است گریه می کردند. علی - رضی الله عنه - گفت: خدایا! من برائت خود را از خون عثمان اعلام می کنم و به تو پناه می برم.

علی - رضی الله عنه - تصمیم گرفت با اهل شام بجنگد، به همین منظور خطبه ای ایراد نمود و مردم را برای جنگ فرا خواند و به قصد جنگ از مدینه خارج شد و پسر عموی خود، قثم بن عباس را به جانشینی خویش بر گزید. او مصمم بود که به کمک حامیان و طرفداران خود با مخالفان و کسانی که از دستور او سر باز زده و اطاعت نکرده اند، بجنگد فرزندش حسن - رضی الله عنه - نزد او آمد و گفت: ای پدر! ازین تصمیم منصرف شوید؛ زیرا خون عده ای زیادی از مسلمانان ریخته خواهد شد و میان آنان اختلاف و تفرقه پدید خواهد آمد. اما حضرت علی - رضی الله عنه - رأی او را نپذیرفت و لشکر را مجهز کرد.

نکته: (موضع حضرت علی - رضی الله عنه - در باره خلافت و محافظت از کرامت و حرمت آن، همان موضع حضرت عثمان - رضی الله عنه - بود که از رها نمودن عنان خلافت انکار نمود. اگر هر

خلیفه هنگام خطر و بروز اختلاف از مسئولیتی که مسلمانان بر عهده او سپرده اند کناره گیری می کرد، آن گاه خلافت بازیچه بازیگران و شورشیان قرار می گرفت). (ندوی، علی، سیدابوالحسن، المرتضی پاورقی ص 268). هنوز از مدینه خارج نشده بود که به علتی که پیش آمد (یعنی واقعه جنگ جمل که داستان آن قبلاً ذکر شد)، از تصمیم خود منصرف شد.³⁰

حضرت علی - رضی الله عنه - پس از آن که از واقعه جمل فراغت یافت و در بصره، ام المؤمنین عایشه - رضی الله - را هنگام بازگشت به مکه بدرقه نمود، از آن جا رهسپار کوفه شد و در تاریخ دوازدهم رجب سال 36 هـ ق روز دوشنبه به کوفه وارد شد به او گفتند در کاخ سفید (قصری که شاهان ایرانی بنا کرده بودند) منزل بگیرد، اما او امتناع ورزید و گفت: چون عمر بن خطاب فرود آمدن در این قصر را ناپسند داشته من نیز به همین دلیل دوست ندارم در آن جا فرود آیم. پس در یک میدان منزل گرفت و در مسجد بزرگ شهر دو رکعت نماز خواند و سپس خطبه ای ایراد نمود و مردم را به نیکویی تشویق و از بدی باز داشت و جریر بن عبدالله را با نامه ای به سوی معاویه - رضی الله عنه - فرستاد. قسمتی از آن نامه بدین شرح است: "همان مردمی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند با من هم با همان شرایطی که با آنان بیعت کردند، بیعت نموده اند بنابراین این نمی توان گفت که هر کس حاضر بوده انتخاب کرده و هر کس خارج از مدینه بوده می تواند مخالفت کند، شورا مخصوص مهاجرین و انصار است اگر آنان روی فردی توافق کردند و او را به امامت برگزیدند، خداوند هم می پذیرد و رضای او در همین کار است و اگر امام به مخالفت با مردم از طریق ایجاد اختلاف و بدعت گذاری در دین برخاست، او را از انحراف باز می گردانند و اگر زیر بار نرفت و تسلیم نشد، با او جنگ می کنند که چرا راه مؤمنان را نرفته است و دیگری را به جای او می نشانند". امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب - رضی الله عنه - به قصد سرزمین شام از کوفه خارج شد از آن سو به حضرت معاویه - رضی الله عنه - خبر رسید که علی - رضی الله عنه - شخصاً همراه سپاه خارج شده است بنابراین طی حکمی به لشکرهاي شام فرمان داد تا حضور یابند پرچم ها و بیرق ها برای فرماندهان بسته شد مردم شام نیز آمادگی خود را اعلام کردند و همگی به سوی فرات در ناحیه صفین - جایی که توقف گاه امیرالمؤمنین حضرت علی بود - حرکت نمودند. حضرت علی - رضی الله عنه - نیز که با یاران خود رهسپار سرزمین شام بود، "مالک اشتر نخعی" را به فرماندهی آنان تعیین نمود و پیش فرستاد و به او گفت: تا زمانی که اهل شام جنگ را آغاز نکرده اند، تو نیز آغاز مکن بلکه آنان را بار بار به بیعت فرا خوان اگر امتناع ورزیدند باز هم تا

³⁰ - (ندوی، علی، سیدابوالحسن، المرتضی ص 267 و 268 به حواله ابن کثیر، البدایه والنهایه ج 7 ص 230 - 229)

زمانی که جنگ از ناحیه آنان آغاز نگشته، از حمله خود داری کن و نه چندان به آنان نزدیک شو که گویند قصد حمله داری و نه چنان دور شو که گویند از پیکار می ترسی، در برد و باری و شکیبایی از آنان پیشی بگیر تا این که خودم برسم؛ زیرا من به خواست خداوند پشت سر تو به سرعت حرکت خواهم کرد. شتر بدان سو رهسپار شد تا به صف مقدم رسید و آن چه را علی - رضی الله عنه - به او فرمان داده بود به اجرا گذاشت. هر دو لشکر در برابر هم ایستادند تا شب فرا رسید، اهل شام به اردوگاه خود باز گشتند، روز بعد نیز در برابر هم ایستادند، اندک درگیری و مشاجره ای رخ داد ولی فرا رسیدن شب دوم مانع جنگ شد. صبح روز سوم علی با سپاهش از راه رسید و معاویه نیز با لشکرش به میدان آمد دو لشکر رو در روی هم قرار گرفتند جنگ با شدت بیشتر در گرفت ... علی - رضی الله عنه - عده ای از یاران خود را فرا خواند و به آنان گفت: نزد این مرد بروید و او را به اطاعت و همراهی با جماعت مسلمانان فرا خوانید و بشنوید که چه پاسخ می دهد. امیرمعاویه - رضی الله عنه - در پاسخ گفت: ما علی را به قتل عثمان متهم نمی کنیم، اما او باید قاتلان را مجازات کند یا آن ها را به ما تحویل دهد، آن گاه من اولین فرد از اهل شام خواهم بود که با او بیعت می کنم.³¹

امیرمعاویه - رضی الله عنه - قاطعانه خواستار مجازات قاتلان بود، بنابر این جنگ بین دو گروه در گرفت حتی بعضی روزها دو بار به نبرد می پرداختند. چون ذی الحجه به پایان رسید و محرم آغاز گشت، آتش بس اعلام شد تا شاید به صلحی دست یابند که موجب حفظ خون شان گردد. در طول ماه مذاکره ادامه داشت و نمایندگان دو گروه نزد یک دیگر رفت و آمد داشتند و سرانجام تا پایان محرم آن سال از جنگ باز ماندند و به توافق نرسیدند. معاویه و عمرو بن عاص - رضی الله عنهما - سپاه خود را به یگان های رزمی تقسیم نمودند، علی - رضی الله عنه - نیز ارتش خود را برای نبرد آماده کرد و به آن ها دستور داد که در آغاز کردن جنگ از شامیان پیشی نگیرند و هیچ مجروحی را نکشند و فراریان را تعقیب نکنند و زنان را مورد بی حرمتی و اهانت قرار ندهند، گرچه به سران ملت و نیکان شان بد گفته باشند. در روز اول ماه صفر دو لشکر سخت با هم جنگیدند و آخر روز به قرارگاه های خود برگشتند، هر دو طرف به طور مساوی تلفاتی متحمل شده بودند، روز دوم نیز چنین شد روز سوم بار دیگر جنگیدند و شب باز گشتند روز چهارم و پنجم نیز نبرد ادامه یافت. روز هفتم فرا رسید و هیچ یک از دو گروه به پیروزی دست نیافتند، ... عمار بن یاسر - رضی الله عنه - شهید شد و بدین وسیله به گفته ابن کثیر آشکار شد که علی - رضی الله عنه - حق به جانب است. زیرا در حدیث آمده است که: «یا عمار لا یقتلک اصحابی الفتنه الباغية».

³¹ - (ندوی، علی، سید ابوالحسن، المرتضی ص 270 - 269 به حواله ابن کثیر البدایه والنهایه ج 7 ص 182).

ترجمه: «ای عمار! ترا اصحاب من قتل نخواهند کرد بلکه به دست گروه باغی کشته خواهی شد». علامه ظفر احمد عثمانی می نویسد که منظور از گروه باغی آشوبگرانی بودند که در سپاه شام راه یافته بودند.³²

نکته: شیخ الاسلام ابن تیمیه - رحمه الله - می گوید: از کتاب و سنت و اجماع سلف ثابت است که همه طرفین درگیر مؤمن و مسلمان بودند و علی بن ابی طالب - رضی الله عنه - و کسانی که با او بودند، نسبت به طرف مقابل به حق نزدیک تر بودند والله اعلم.³³

...سرانجام، [هنگام جنگ] از طرف مردم شام قرآن ها (نسخه های قرآن) بر سر نیزه ها بلند شد و گفتند: این کتاب خداست که میان من و شما داور خواهد بود، مردم نابود می شوند پس چه کسی مرزها را حفاظت می کند؟ و چه کسی با کفار و مشرکان جهاد و مبارزه می کند؟ ... سرانجام جنگ متوقف شد و هر دو گروه پس از مکاتبات و مذاکراتی که شرح آن ها به طول می انجامد، سرانجام به "تحکیم" موافقت کردند؛ تحکیم یعنی این که هر یک از دو امیر (علی و معاویه) از طرف خود یکی را انتخاب کنند، آن گاه دو نفر پس از شور و مشورت، به مصلحت مسلمانان دآوری نمایند بدین منظور معاویه - رضی الله عنه - از طرف خود عمرو بن العاص و علی - رضی الله عنه - ابوموسی اشعری را انتخاب نمودند.³⁴

اساس و موضوع اصلی جنگ این بود که حضرت معاویه قصاص قاتلین عثمان - رضی الله عنه - را می خواست و علی - رضی الله عنه - می گفت که نیروی آشوبگران رو به افزایش است اکنون نمی توان از آنان قصاص گرفت؛ معاویه - رضی الله عنه - می گفت: شما از میان آنان کناره گیری کنید تا خودم از قاتلین عثمان - رضی الله عنه - قصاص بگیرم. در این باره مشاجرات و کشمکش ها به حدی رسید که کار به درگیری و لشکرکشی انجامید. در این جنگ نه امیرالمؤمنین علی - رضی الله عنه - مخالفین را تکفیر و تفسیق و نفرین کرد و نه حضرت معاویه - رضی الله عنه - این سخن افترا و تهمت است که حضرت معاویه به لعنت حضرت علی دستور داده بود. وقایع این جنگ نشان می دهند که گرچه میان آن بزرگان جنگ واقع شد، اما در دل آن ها بغض و کینه یک دیگر وجود نداشت و در اداره آن ها فساد راه نداشت؛ جهت اطلاع بیشتر چند مورد از وقایع آن ها ذیلاً نقل میشود:

³² - (ندوی، علی، سیدابوالحسن، المرتضی (ترجمه فارسی) پاورقی ص 271 به نقل از برانت عثمان بن عفان ص 49)

³³ - (ندوی، علی، سیدابوالحسن، المرتضی پاورقی ص 271 به حواله مجموعه فتاوی شیخ الاسلام ابن تیمیه ج 4 ص 433)

³⁴ - (ندوی، علی، سیدابوالحسن، المرتضی ص 273 - 271 با اختصار)

در دوران جنگ حضرت ابوهریره - رضی الله عنه - که از یاران حضرت علی بود، هر روز بر سفره حضرت معاویه می رفت و غذا می خورد روزی شخصی به او گفت: ای ابوهریره! تو حال عجیبی داری، نماز عقب علی می خوانی و همراه با او جنگ می کنی و غذا را این جا می خوری! ابوهریره - رضی الله عنه - گفت: نماز عقب او خوب است، چون خلیفه برحق است باید با او همراه شد و جهاد کرد، لذا من آن جا نماز می خوانم و همراه با ایشان جهاد می کنم و چون غذای شما بهتر است برای صرف غذا اینجا می آیم و حضرت معاویه به سخنان آن گوش می داد و لبخند میزد.

در دوران جنگ خبر رسید که اهالی سرزمین کوچکی از مسیحیان که در حومه روم باقی مانده بود (وقتی دیدند مسلمانان دو گروه شده با هم آماده کارزار شده اند، زمان را مناسب دیده) قصد نمودند که به مدینه منوره حمله آورده آن جا را به تصرف خود در آورند. چنان که برای این منظور خود را آماده کردند، حضرت معاویه فوراً نامه ای برای فرمانده آنان فرستاد که ای سگ روم! تو از جنگ داخلی ما نمی توانی سواستفاده کنی، هرگاه چنین نیت شومی داشته باشی و به سوی مدینه حرکت کنی، به خدا قسم از لشکر علی اولین سربازی که برای سرکوبی تو می آید، اسمش معاویه بن ابی سفیان خواهدبود. با دریافت این نامه اراده آن مسیحی سست شده از تصمیم خود منصرف گردید.

پس از پایان جنگ صفین از حضرت علی نسبت به حضرت معاویه و از حضرت معاویه نسبت به حضرت علی کلمات و گفته هایی خوبی منقول است که به چند تن آن اشاره می کنیم:

• حضرت علی - رضی الله عنه - فرمود: ای مردم! حکومت معاویه را بد ندانید، به خدا قسم هر گاه او نماند، در دنیا نا امنی شدیدی انتشار می یابد.

• نیز حضرت علی - رضی الله عنه - طی اعلامیه ای فرمود: دین ما و اهل شام یکی است، پیغمبر ما یکی است، در ایمان به خدا و رسول نه آنان از ما افزون اند نه ما از آنان، برنامه ما و آنان کاملاً یکی است اختلاف فقط در باره خون عثمان است. خدا می داند که من از این امر بری الذمه هستم.

• حضرت معاویه - رضی الله عنه - در نامه ای برای امیرالمؤمنین علی - رضی الله عنه -

نوشت: یعنی شرفی را که تو در اسلام داری و خویشاوندی که با رسول خدا داری منکر نیستم.

35

علت به وجود آمدن خوارج

[پس از پایان جنگ صفین] از سپاه امیرالمؤمنین عده ای بنام "خوارج" شورش کردند و به حروراء اردوگاه زدند و گفتند: حکمیت از آن خداست. ابن عباس به دستور امیرالمؤمنین علی - رضی الله عنه - آن جا رفت و دلایلی سرکشی آن ها را شنید آن ها در برابر منطق رسای ابن عباس - رضی الله عنهما - مغلوب شدند و بسیار شان به امیرالمؤمنین برگشتند. ابن عباس از آن ها پرسید: اعتراض شما چیست و کدام کارهای علی - رضی الله عنه - را ناپسند می دانید؟ جواب دادند که ما در سه مورد اعتراض داریم:

اول: این که علی در دین خدا اشخاص و افراد را حکم ساخت در حالی که خداوند می فرماید: {إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ...} (الانعام 57) «حکم تنها از آن خداست».

دوم: با گروهی جنگید ولی از سربازان سپاه مخالف اسیر و غنیمت نگرفت. اگر جنگ جویان سپاه دشمن کافر بودند، اموال آن ها بر او حلال است و اگر مسلمان باشند، ریختن خون آن ها بر او حرام است.

سوم: هنگام حکمیت سخن دشمنان را پذیرفت و صفت امیر مؤمنان را از خود دور ساخت...

ابن عباس - رضی الله عنهما - خواسته های آنان را ناچیز یافت و جواب داد: شما گفتید علی افراد و اشخاص را در دین خدا حکم قرار داد، این کار هیچ پروا ندارد زیرا خداوند متعال می فرماید: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيِّدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمَّداً فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ...} (المائدة 95) «ای مؤمنان! در حال احرام شکار را نکشید و هر کدام از شما آن را به قصد کشت، کيفرش چهارپایی است مثل آنچه کشته است، چنان چه دو فرد عادل از خودتان به معادل بودن چهارپا با شکار حکم کند». شما را به خدا قسم به من بگویید که حکم قرار دادن افراد و اشخاص برای جلوگیری از ریختن خون مسلمان ها سزاوار و مناسبتر است یا برای خرگوشی که قیمت آن از یک درهم بیشتر نیست. بزرگان آن ها در برابر این منطق کوبنده و قاطع غرق اندیشه و تفکر شدند؛ دانشمند ملت اسلام در ادامه سخنان خود فرمود: گفتید: علی - رضی الله

عنه - با گروهی جنگید اما از سپاه دشمن نه غنیمت گرفت و نه اسیر، آیا می خواستید عایشه - رضی الله عنها - همسر و محبوبه پیامبر - صلی الله علیه و سلم - و مادر مؤمنان را اسیر و لباس های او را به غنیمت می گرفت؟! چون سخنان ابن عباس - رضی الله عنهما - این جا رسید، چهره آن ها از شرم و خجلت زرد شد و دستان خود را جلو روی شان گرفتند. ابن عباس به جواب اعتراض سوم آن ها پرداخت: گفتید: علی راضی و قانع شد تا پایان حکمیت خود را امیر مؤمنان نخواند، شما شنیدید که این کار را خود رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - نیز در روز حُذیبیه انجام داد؛ هنگامی که شخصی متن پیمان صلح میان قریش و مسلمانان را می نوشت، به کاتب فرمود: «بنویس این پیمانی است از جانب محمد رسول خدا». نماینده قریش گفت: به خدا قسم اگر ما ترا رسول خدا می دانستیم، هرگز مانع رفتنت به خانه کعبه نمی شدیم و با تو جنگ نمی کردیم، بنویس این پیمانی است میان محمد بن عبدالله. پیامبر - صلی الله علیه و سلم - به آن ها فرمود: «به خدا قسم! من فرستاده خدا هستم اگر چه شما دروغ پندارید»، سپس به کاتب پیمان فرمود: «هرچه می خواهند بپذیر! بنویس این پیمان به دستور محمد بن عبدالله نگاشته می شود».

گفت وگویی ابن عباس - رضی الله عنهما - با خوارج به آراستگی و درخشش اعجاز آور ادامه یافت ... هنوز مناقشه پایان نیافته بود که بیست هزار نفر از میان سپاه خوارج برخاستند و اعلان کردند که قناعت ما حاصل شد و از خصومت و دشمنی با علی دست برداشتیم ... ولی عده ای به نظر خود باقی ماندند سپس به نهروان رفتند، راه ها را مسدود ساختند و عبدالله پسر خباب پسر ارب را کشتند. علی - رضی الله عنه - در سال 38 در نهروان بر آن ها یورش برد و [سر انجام] پیروز شد و سپس به کوفه برگشت ...³⁶

مدیریت موفق علی - رضی الله عنه - در دوره خلافت

حضرت علی - رضی الله عنه - فقط یک فرمان روای اداری یا یک خلیفه (به معنای متداول) همانند خلفای اموی و عباسی نبود، بلکه او خلیفه ای در سطح ابوبکر و عمر - رضی الله عنهما - بود. ایشان ولی امر مسلمانان، معلم، مربی و الگوی عملی و ناظر امور دینی و اخلاقی آنان بود. رفتار و گرایش های مردم را زیر نظر داشت که تا چه حد به شیوه رسول الله - صلی الله علیه و سلم - موافق و تا چه حد از آن منحرف شده و از فرهنگ بیگانه و مناطق فتح شده تأثیر پذیرفته است؟ نماز جماعت را خودش امامت می کرد، مردم را موعظه می کرد و احکام دین را به آن ها می آموخت، راه های

³⁶ - (سیوطی، علامه جلال الدین، تاریخ خلفا 1394، (ترجمه عبدالکریم ارشد فاریابی) ص 216 و 217)

خوشنودی و نارضایتی خدا را برای شان توضیح می داد، در مسجد می نشست و به سؤالات دینی و دنیوی مردم پاسخ می گفت، خودش شخصاً به بازار می رفت و بر داد و ستد مردم و کنترل قیمت ها نظارت می کرد و ضمن موعظه به بازرگانان می گفت: از خدا بترسید، وزن تان را برابر کنید و کم فروشی و گران فروشی نکنید!

در مورد شخص خویش بسیار احتیاط می کرد و از مقام و نسب والای خود هرگز سوءاستفاده نمی کرد. هرگاه می خواست چیزی بخرد از کسی می خرید که او را نشناسد و نداند که او امیرالمؤمنین است، تا مبادا فروشنده به پاس احترام و مقام وی جنس خود را ارزان تر به او بفروشد. بسیار علاقه داشت که عدل و مساوات را در گفتار، کردار و تقسیم مراعات کند و همین چیز را از عاملان و کارگزاران خود نیز می خواست و آنان را مورد محاسبه قرار می داد. گاهی (بدون اطلاع قبلی) بازرسانی را به شهرها می فرستاد تا در مورد رفتار کارگزاران تحقیق کنند و از آرای مردم نسبت به آنان آگاه شوند و سپس برای وی گزارش دهند. به همین دلیل مسؤولان از او می ترسیدند. اگر نیازی به توبیخ یا تفهیم احساس می نمود، از این کار دریغ نمی ورزید. نامه هایی که به عمال خود نوشته است، برین مطلب گواه اند.

امیرالمؤمنین تنها به نظارت عملکرد مدیران و مسؤولان در مورد حدود شرعی و احکام فقهی بسنده نمی کرد، بلکه سیره و زندگی آنان را نیز زیر نظر داشت و هرگاه مشاهده می کرد که عمل آن ها با سیره والیان خداترس و پیروان رسول الله - صلی الله علیه و سلم - و سیره خلفای راشدین مغایرت دارد، آنان را مجازات می کرد. از این جا بود که وقتی اطلاع یافت عثمان بن حنیف انصاری (کارگزار وی در بصره) به یک مهمانی رفته که در آن مهمانی از او تجلیل شده و مساوات اسلامی رعایت نشده است به او نامه نوشت و خطاب به او گفت:

ای فرزند حنیف! به من خبر رسیده که یکی از جوانان بصره تو را به مهمانی دعوت کرده و تو هم به آن مجلس شتافته ای، با غذاهای رنگارنگ و ظرف های گوناگون پر از طعام ترا پذیرایی کرده اند گمان نمی کردم دعوت کسانی را بپذیری که فقیران را کنار می زنند و ثروتمندان را دعوت می نمایند. دقت کن که از این سفره چه غذایی می خوری، لقمه ای را که در حلال بودنش شک داری بیرون افکن و آن چه را یقین داری که از طریق حلال به دست آمده بخور!³⁷

³⁷ - (ندوی، علی، سیدابوالحسن، المرتضی ص 332 و 333 به حواله صبحی صالح، نهج البلاغه نامه شماره 45)

روش علی - رضی الله عنه - در خلافت

وصف علی - رضی الله عنه - از زبان یکی از یارانش به نام ضراره بن ضمره وصفی است که اندیشه ها، احساسات، تمایلات، جهت گیری ها و صفات اخلاقی و فطری انسان را به تصویر می کشد. در تاریخ اسلام به ندرت دیده شده که در مورد یکی از شخصیت های بزرگ تاریخی - بعد از رسول الله - صلی الله علیه و سلم - چنین وصفی به ثبت رسیده باشد که دارای این امتیاز باشد. در این تعریف که به پیشنهاد امیر معاویه - رضی الله عنه - و در مجلس وی صورت گرفته است، محبت، صداقت، احساس مسئولیت و در نظر داشتن شرایط زمان و مکان جمع شده است. از این رو این وصف، قطعه ادبی بلیغ و صادقانه یی است که ترجمه آن بدین شرح است؛ ابوصالح می گوید: معاویه بن ابی سفیان - رضی الله عنه - از ضراره بن ضمره خواست که اوصاف شایسته علی - رضی الله عنه - را برایش بیان کند، ولی او عذر آورد. وقتی معاویه - رضی الله عنه - بسیار اصرار ورزید، ضراره لب به سخن گشود و گفت:

به خدا سوگند! علی دور اندیش و بسیار نیرومند بود، گفتارش قاطع و داوری اش عادلانه بود، وجودش منبع علم و دانش بود، از دنیا و نعمت های آن بیمناک بود، با شب و تاریکی آن انس داشت. به خدا سوگند! بسیار می گریست و مدت ها در اندیشه فرو می رفت و با خود رازها می گفت، غذای ساده و لباس ساده را دوست داشت. او همانند افراد عادی بود، وقتی می پرسیدم، پاسخ می داد و وقتی به خدمتش حاضر می شدیم، نخست خودش لب به سخن می گشود و وقتی او را دعوت می کردیم می پذیرفت و به خانه های ما می آمد با آن که ما را به خود نزدیک می کرد از هیبتش با او سخن نمی گفتیم و از عظمتی که در دل های ما داشت با وی آغاز سخن نمی کردیم. وقتی لبخند می زد دندان هایش چون مروارید منظم نمودار می شد، مردم متدین را بزرگ می داشت، با مساکین مهربان بود و مظلوم را یاری می کرد.

گواهی می دهم که در شب تاریک او را دیدم که در محراب عبادت ریش مبارک خود را به دست گرفته و مانند مارگزیده به خود می پیچید و همانند شخص داغدار گریه می کرد و می فرمود:

ای دنیا! از من دور شو، آیا برای من نقشه داری؟ و یا به من علاقه پیدا کرده ای؟ افسوس! دیگری را فریب بده، من نیازی به تو ندارم، سه طلاقه ات کرده ام و حق رجوع ندارم. عمر تو کوتاه، شادکامیت ناچیز و خطر تو بزرگ است؛ آه از کمبود توشه و دوری سفر و خطر راه!

امیر معاویه - رضی الله عنه - با شنیدن این تعریف گریست و در حالی که با آستین خود اشک از چشمانش پاک می کرد، گفت: خدا ابوالحسن، علی - رضی الله عنه - را رحمت کند! به خدا سوگند! او

چنین بود. ای ضراره! اندوه تو نسبت به فقدان آن حضرت چگونه است؟ گفت: مانند اندوه زنی که فرزندش را در کنارش سر ببرند، نه از اشک ریختن باز می آید و نه غمش کاهش می یابد.³⁸

معلومات ناشناخته از خلافت حضرت علی - رضی الله عنه -

ابن جریر طبری ضمن بیان حوادث سال سی و نه هجری در کتاب تاریخ الامم و الملوك می نویسد: وقتی ابن حزمی کشته شد و مردم در باره حضرت علی - رضی الله عنه - دچار اختلاف و چند دستگی شدند، اهل فارس و کرمان به طمع افتادند که اگر خلافت را نپذیرند از پرداخت مالیات آزاد می شوند، لذا اهل هر شهر و ناحیه، بر عامل خود شوریدند و آن ها را از میان خود اخراج و طرد کردند. علی بن کثیر می گوید: وقتی مردم فارس از دادن خراج ابا ورزیدند، علی - رضی الله عنه - در باره کسی که سرکوبی اهل فارس و استانداری آن را به عهده گیرد با مردم مشورت کرد، جاریه ابن قدامه گفت: ای امیرمؤمنان! می خواهی مردی قاطع، سیاست دان و با کفایت را معرفی کنم؟ گفت: چه کسی است؟ پاسخ داد: زیاد، علی - رضی الله عنه - گفت: آری، این کار از او ساخته است. سپس حضرت علی - رضی الله عنه - زیاد را با سپاهی مرکب از چهار هزار نفر به فارس و کرمان فرستاد و ولایت آن جا را به او سپرد. زیاد به منطقه رفت و مخالفان را سرکوب کرد.

همچنان در زمان خلافت حضرت علی - رضی الله عنه - گروهی از نظامیان به سرزمین «سند» رفتند و قسمتی را که قبلاً در تصرف حکومت اسلامی در نیامده بود، فتح کردند.

همچنین حضرت علی - رضی الله عنه - با گروهی از مسیحیان که بعد از مسلمان شدن از اسلام برگشتند، جنگید و آن ها را سرکوب کرد. عمار بن ابی معاویه دهنی به نقل از ابوطیفیل می گوید: یک گروه که در اصل مسیحی بودند پس از مسلمان شدن مرتد شدند، حضرت علی - رضی الله عنه - معقل بن قیس تیمی را به سوی آنان فرستاد، وی با آنان جنگید و آن ها را دست گیر کرد.³⁹

حضرت علی - رضی الله عنه - یکی از قهرمانان اسلام

³⁸ - (ندوی، علی، سید ابوالحسن، المرتضی ص 325 و 326 به حواله ابن جوزی، صفة الصفوة ج 1 ص 121 و نهج البلاغه سخن 77)

³⁹ - (ندوی، علی، سید ابوالحسن، المرتضی ص 309)

غزوه خیبر در سال هفتم هجری رخ داده است. ... رسول اکرم - صلی الله علیه و سلم - به قلعه های مستحکم خیبر تهاجم آورده و آن هارا یکی پی دیگر فتح می کرد. نخستین قلعه ای که فتح شد، قلعه ناعم بود، بعد به سوی قلعه "قموص" متوجه شد، اما فتح قلعه قموص بر مسلمانان سخت و دشوار معلوم شد.⁴⁰

رسول اکرم - صلی الله علیه و سلم - فرمودند: «به حقیقت فردا این پرچم را به مردی خواهم داد که خداوند (خیبر را) به دست او فتح می کند و او خدا و رسول خدا را دوست دارد و خدا و رسولش او را دوست دارند». مردم شب را گذرانیدند در حالی که بین خود صحبت می کردند که این پرچم (و این فیض) به کدام یک از آن ها اعطا می شود، و وقتی که صبح شد همه پیش پیامبر - صلی الله علیه و سلم - آمدند و هر کس امیدوار بود که پرچم به او واگذار شود، پیامبر - صلی الله علیه و سلم - فرمودند: «علی بن ابی طالب کجاست؟» گفتند: ای رسول خدا! او چشمش درد می کند، فرمودند: «اورا نزد من بیاورید»، او را آوردند، پیامبر - صلی الله علیه و سلم - آب دهان خود را در چشم او ریخت و وی چنان شفا یافت که تصور می شد که اصلاً دردی نداشته است؛ سپس پرچم را به او عطا فرمودند؛ حضرت علی - رضی الله عنه - گفت: ای رسول خدا! آیا با آن ها جنگ کنم تا هنگامی که مانند ما (مسلمان) می شوند؟ پیامبر - صلی الله علیه و سلم - فرمودند: «مأموریت خود را آرام به انجام برسان تا وارد میدان آن ها می شوی، آن گاه آنان را به اسلام دعوت کن و آن چه از حق خدا را که بر ایشان واجب است، به آنان اعلام نما (تا آگاه شوند) که به خدا سوگند! اگر خداوند تنها یک نفر را به وسیله (ارشاد و آرامش و مهربانی) تو هدایت کند، برای تو از شتران سرخ مو بهتر است».

41

حضرت علی - رضی الله عنه - به فرمان رسول الله - صلی الله علیه و سلم - به سوی قلعه "قموص" متوجه شد قهرمان و اسپ سوار مشهور یهود "مرحب" در حالی که رجز (نوع شعر) می سرود، برای مقابله بیرون آمد. ضربات شمشیر از هر دو طرف رد و بدل می شد، اما بلاخره علی - رضی الله عنه - چنان ضربه سختی بر فرق او کوبید که کلاه و سرش را تا دندان ها دو نیم ساخت و سر انجام قلعه فتح گردید.⁴²

⁴⁰ - (ندوی، ابوالحسن، 1379، نبی رحمت - صلی الله علیه و سلم - ص 304)

⁴¹ - (نووی، یحیی بن شرف، 1385، ریاض الصالحین در سخنان پیامبر امین - صلی الله علیه و سلم - حدیث 175)

⁴² - (ندوی، ابوالحسن، 1379، نبی رحمت - صلی الله علیه و سلم - ص 304 و 305)

نقش علی - رضی الله عنه - در غزوه خندق

در جنگ خندق مسلمانان در مقابل مشرکان قرار داشتند و خندق در میان شان بود، یکی از مشرکان به نام عمرو بن عبد وُد که یکی از شجاع ترین جنگ جویان شان بود، قدم پیش گذاشت و تقاضای مبارزه کرد و لی کسی پیش نیامد علی - رضی الله عنه - گفت: به من اجازه بده یا رسول الله! پیامبر - صلی الله علیه و سلم - فرمود: «بنشین ای علی! او عمرو بن عبد وُد است». عمرو بن عبدود همچنان مسلمانان را تحریک می کرد و آنان را به مبارزه می طلبید ... عمرو وقتی دید کسی به مبارزه اش قدم پیش نمی گذارد، گفت: شما شاید ترسیده اید. علی - رضی الله عنه - برخاست و از رسول الله - صلی الله علیه و سلم - خواهش کرد که به او اجازه دهد و پیامبر - صلی الله علیه و سلم - به او اجازه داد و فرمود: «برو!» علی بن ابی طالب به طرف او رفت، عمرو گفت: تو کی هستی؟ گفت: من علی بن ابی طالب استم. عمرو گفت: پدرت دوست من بود و من دوست ندارم که تو را بکشم. علی - رضی الله عنه - گفت: ولی من دوست دارم که ترا بکشم و ترا بین دو امر مختار می کنم: یا این که بگویی: "معبودی به حق نیست به جز الله و محمد فرستاده خدا است" یا این که سرت را خواهم برید. عمرو بن عبدود خشمگین شد اسپش را پی کرد و مشت بر خود زد و با شمشیرش ضربه ای محکم به علی - رضی الله عنه - زد که با زره اش مانع آن شد. آن ها به شدت با هم جنگیدند غبار در همه جا پخش شد صحابه نمی توانستند ببینند که چه اتفاقی افتاده است تا این که صدای الله اکبر را شنیدند و از ترس این که شاید عمرو زنده باشد نزدیک نشدند. غبار خوابید و علی - رضی الله عنه - در حالی که سر عمرو بن عبدود در دستش بود خارج شد و آن را جلو پیامبر - صلی الله علیه و سلم - انداخت. صحابه از علی - رضی الله عنه - پرسیدند که چرا زره وی را که در میان اعراب مشهور بود نیاوردی؟ گفت: دشمن خدا خودش را بر زمین انداخت و عورتش نمایان شد خجالت کشیدم، پس سرش را بریدم و برگشتم. 43

در روایتی دیگر آمده است که عمرو مبارز طلبید و با لحن تحقیرآمیز، عقاید مسلمانان را به باد تمسخر گرفت و گفت: کجاست بهشتی که می پندارید هر کس از شما کشته شود به بهشت می رود؟ پس چرا کسی را برای مبارزه با من نمی فرستید؟ علی - رضی الله عنه - دو بار درخواست و عرض کرد: یا رسول الله! من به مقابله او می روم پیامبر - صلی الله علیه و سلم - فرمود: «بنشین!» بار سوم عمرو غرید و مبارز طلبید، باز هم علی المرتضی - رضی الله عنه - ایستاد، پیامبر - صلی الله علیه و سلم - فرمود: «این عمرو است» علی - رضی الله عنه - گفت: من آماده ام هر چند عمرو باشد. آن گاه پیامبر -

43 - (عمرو خالد، جانشینان پیامبر - صلی الله علیه و سلم - ص 191 و 192)

صلی الله علیه و سلم - به او اجازه جنگ داد هنگامی که این هردو جنگاور با هم رو به رو شدند و علی - رضی الله عنه - خود را معرفی کرد، عمرو گفت: ای برادر زاده! بهتر است کسی دیگر از عموهایت که (از نظر سن) بزرگ تر باشد به مبارزه من بیاید؛ زیرا من دوست ندارم خون ترا بریزم، علی - رضی الله عنه - گفت: ولی من دوست دارم که خون ترا بریزم، نبرد آغاز شد و علی - رضی الله عنه - عمرو را کشت. 44

کارکردهای حضرت علی - رضی الله عنه - در عرصه تمدن

اگرچه تمام دوران خلافت ایشان به جنگ های داخلی سپری شد، اما این به آن معنی نیست که در عرصه تمدن اسلامی کاری از پیش نبرده است. زیرا نقش علی - رضی الله عنه - در زمان رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - در حمایت از تمدن اسلامی بر همه گان معلوم است. چنان که در تمام مدت خلافت ابوبکر صدیق، عمر فاروق و عثمان ذی النورین - رضی الله عنهم - نیز در کنار آن ها با جان و مال و علم و مشوره حضور داشت و هر افتخاری که به آن بزرگان در عرصه تمدن نسبت داده شود، علی - رضی الله عنه - نیز در آن ها شریک است.

علی - رضی الله عنه - زمانی خلیفه شد که تمدن اسلامی در اثر شهادت خلیفه سوم، با چالش های بزرگی مواجه شده بود. وحدت جامعه که با آموزه های دینی و تلاش های رسول الله - صلی الله علیه و سلم - ایجاد و توسط خلفای راشدین حفظ شده بود و یکی از اساسات عمده تمدن را به شکل عام و تمدن اسلامی را به شکل خاص تشکیل می داد، به شدت خدشه دار شده بود. هر عاقلی می داند که تمدن در سایه وحدت جامعه امکان پذیر بوده و حفظ می شود و اگر جامعه ای پراکنده و متفرق باشد، هرگز نمی تواند به تمدن دست یابد. با درک این امر بود که علی المرتضی به منظور حفظ این وحدت زحمات فراوانی کشید. جنگ های حضرت علی - رضی الله عنه - به منظور حفظ قدرت شخصی نبود، زیرا آن جناب شخصی نبود که عزت و سربلندی خود را در مناصب بلند اداری بیابد. او به حدی بزرگ بود که خلافت در مقابلش خوردی می کرد. هدف این جنگ ها حفظ عنصر مهم تمدن یعنی حفظ وحدت جامعه و حفظ نظم سیاسی بود که توسط رسول الله - صلی الله علیه و سلم - پایه گذاری شده بود و توسط خلفای راشدین گذشته تحکیم و ثبات یافته بود. این برای تمدن خدمت

44 - (ندوی، علی، سید ابوالحسن، المرتضی ص 99 به حواله ابن کثیر، البدایه و النهایه ج 4 ص 106)

کوچکی نیست و نباید آن را اندک شمرد. علی - رضی الله عنه - در این راه رنج فراوانی کشید و توانست موفقیت چشمگیری حاصل کند.

از لحاظ علمی و فکری نیز علی - رضی الله عنه - با آن علم و سطح عالی تفکری که داشت، توانست برای حل اختلافات میان مسلمانان تفکرات نوینی پایه گذاری کند. تفکراتی که در قله تعاملات سیاسی تمدنی قرار دارد، از جمله؛ گفت و گوی قبل از جنگ با مخالفانش، دست کشیدن از تعقیب کسانی که از جنگ فرار می کرد، رفتار نیک با اسیران و رها نمودن آن ها و احکام دیگر که نشان دهنده عظمت شأن تمدن است.⁴⁵

در مورد ادبیات و اصلاحات علمی: از ابوالاسود دؤلی روایت شده است که گفت: نزد امیرالمؤمنین علی - رضی الله عنه - رفتم دیدم سر به دامن تفکر فرو برده و فکر می کند، گفتم: ای امیرالمؤمنین! در چه مورد فکر می کنی؟ گفت: مردم در شهر شما زبان عربی را غلط تلفظ می کنند خواستم در قواعد و اصول زبان عربی کتابی تهیه کنم، گفتم: اگر این کار را بکنی ما را زنده کرده ای و زبان عرب میان جامعه ما باقی و پایدار خواهد ماند. پس از سه روز خدمت ایشان آمدم نوشته ای را برایم داد [با چنین متن:] "بنام خداوند بسیار بخشنده و نهایت مهربان. کلمه بر سه قسمت است: اسم است و فعل است و حرف. اسم آن است که از مسمی خبر بدهد. فعل آن است که از رفتار مسمی خبر دهد و حرف از معنایی خبر می دهد که نه اسم است و نه فعل". پس گفت: خودت جستجو کن و قواعد بیشتری به این بیفزای، بدان ای ابوالاسود! اشیاء سه نوع هستند: ظاهر، مضمَر و چیزی که نه ظاهر است و نه مضمَر. ابوالاسود می گوید: قواعد بیشتری جمع کردم و خدمت ایشان بردم، از جمله نام حروف نصب "إِنَّ، أَنْ، لَيْتَ، لَعَلَّ، كَأَنَّ" بود از "لَكِنَّ" نام نبرده بودم، گفت: لَكِنَّ را چرا ترک کردی؟ گفتم: به فکر من از جمله حروف نصب نیست. گفت: این هم از حروف نصب است بر آن ها بیفزای.⁴⁶

حکمت و بلاغت علی - رضی الله عنه -

قبل از این که به ذکر مثال هایی از حکمت و ادبیات قوی و اقوال منقول از حضرت علی - رضی الله عنه - که در ادبیات زبان های دیگر یافتن نظیر آن مشکل است بپردازیم، قطعه ای از کتاب "تاریخ ادبیات عرب" اثر استاد احمدحسن زیات را می آوریم، او می نویسد:

45 - (صمیم، عبدالمجید، 1395، تمدن اسلام ص 72)

46 - (تاریخ خلفا ص 223 و 224 به حواله امالیه)

بعد از رسول الله - صلی الله علیه و سلم - کسی را سراغ نداریم که از علی - رضی الله عنه - سخنورتر و فصیح تر باشد. حکیمی بود که حکمت از سخنانش می تراوید؛ خطیبی بود که دریای بلاغت بر زبانش جاری بود. قدرت فوق العاده بر سخنوری و مجادله داشت. همه اتفاق نظر دارند که علی - رضی الله عنه - امام سخنوران و ادیبان است. در این جا گفته استاد عقاد را نیز می افزاییم که می گوید: سبک کلمات جامعی که از علی - رضی الله عنه - روایت شده ممتاز است، مثل ها و تعبیر زیبا به گونه ای است که انسان حیران می ماند که کدام یک از مزایای آن برتر و استوارتر است؟ راستی ای معنی، بلاغت در اداء، یا زیبایی فنون ادبی؟ بارزترین ویژگی این حکمت ها و سفارش ها و ضرب المثل ها این است که به وضوح دلالت دارند بر فکر سالم و نظر درست و بررسی کامل و شناخت دقیق از زندگی و طبیعت انسان ها. گویا چکیده ای مطالعات و تجربه های طولانی علمی و خلاصه ژرف اندیشی در مورد طبیعت و اعماق زندگی بشر هستند...

اینک فقط چند جمله از دریای سخنان حکیمانه حضرت علی المرتضی - رضی الله عنه - تقدیم خوانندگان می گردد: 1- "قِيمَةُ كُلِّ مَرِيءٍ مَا يُحْسِنُهُ" ارزش هر فرد به تخصص و هنر اوست.

2- "كَلَّمُوا النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ أَتُحِبُّونَ أَنْ يُكَذَّبَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ" با مردم مطابق سطح فکرشان سخن بگویید، آیا می خواهید خدا و رسولش تکذیب شوند؟

3- "أَجْمُوا هَذِهِ الْقُلُوبَ وَالتَّمَسُّوا لَهَا طُرْفَ الْحِكْمَةِ فَإِنَّهَا تَمَلُّ كَمَا تَمَلُّ الْأَبْدَانُ" دل ها را آرامش بخشید و برای آن ها حکمت ها و دانش های تازه و جالب انتخاب کنید؛ زیرا دل ها نیز مانند بدن ها خسته میشوند.

4 - "أَلَا لَا يَرْجُونَ أَحَدُكُمْ إِلَّا رَبَّهُ وَلَا يَخَافَنَّ إِلَّا الذَّنْبَ وَلَا يَسْتَحْيِي أَحَدُكُمْ إِذَا لَمْ يَعْلَمْ أَنْ يَتَعَلَّمَ وَإِذَا سُئِلَ عَمَّا لَا يَعْلَمْ أَنْ يَقُولَ لَا أَعْلَمُ" امید شما فقط به پروردگارتان باشد و فقط از گناهان خویش بترسید، هرگاه چیزی را نمی دانید از آموختنش شرم نکنید و اگر مطلبی را از شما پرسیدند که نمی دانید، از گفتن "نمی دانم" خجالت نکشید.

5- "أَلْفَقْرُ يَخْرِسُ الْفِطْنَ عَنْ حُجَّتِهِ وَالْمُقَلُّ غَرِيبٌ فِي بَلَدِهِ" فقر، زیرک را از بیان دلیل خود گنگ و لال می کند و تنگدست در شهر خود غریب است.

6- "الْأَدَابُ حُلٌّ مُجَدَّدٌ وَالْفِكْرُ مِرَاةٌ صَافِيَةٌ" عادت های پسندیده زیورهایی است تازه و نو که کهنه نمی شوند و فکر آینه ای پاک و صاف است.

7- "مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئًا إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَتَاتِ لِسَانِهِ وَ صَفَحَاتِ وَجْهِهِ" هر کس موضوعی را در دلش پنهان کند، به طور حتم در لابلای سخنان و رنگ رخسارش آشکار می گردد.

8- "لَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا" برده مردم نباش حال آن که خداوند ترا آزاد آفریده است.

9- "إِيَّاكَ وَالْإِتِّكَالَ عَلَى الْمُئْنَى فَإِنَّهَا بَضَائِعُ النَّوْكِ" از اتکا بر آرزوها بپرهیز؛ زیرا تکیه بر آرزو سرمایه احمق است.

10- "الْأَنْبُكُم بِالْعَالِمِ كُلِّ الْعَالِمِ مَنْ لَمْ يُزَيِّنْ لِعِبَادِ اللَّهِ مَعَاصِيَ اللَّهِ وَلَمْ يُؤْمِنْهُمْ مَكْرَهُ وَلَمْ يُؤْيِسْ مِنْ رَوْحِهِ" آیا شخص عالم را به شما معرفی کنم؟ عالم به تمام معنی کسی است که معاصی خدا را در چشم مردم زیبا ننماید و آنان را از کیفر خدا ایمن و از رحمت او مأیوس نگرداند.

11- "الْأَنَاسُ نِيَامٌ إِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا" مردم در خواب اند هرگاه بمیرند بیدار می شوند.

12- "الْأَنَاسُ أَغْدَاءُ مَا جَهِلُوا" مردم دشمن چیزی هستند که نمی دانند.

13- "الْأَنَاسُ بِزَمَانِهِمْ أَشْبَهُ مِنْهُمْ بِآبَائِهِمْ" شباهت مردم با زمانه بیش از شباهت شان به پدران شان است.

14- "الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ" شخص در زیر زبانش مخفی است.

15- "مَا هَلْكَ أَمْرِيَّ عَرَفَ قَدْرَهُ" کسی که قدر و ارزش خود را شناخت، نابود نمی گردد.
(ندوی، علی، سیدابوالحسن، المرتضی ص)

16- امام در عبارت رسای دیگری به عموم مردم نصیحت می کند و می فرماید: "مبادا نزد تو بهترین چیزها از دنیایت این باشد که به لذات و عیش و نوش برسی، یا آرزو کنی که بر دشمنت پیروز شوی تا خشم و غضبت را فرو نشانی، بلکه بهترین چیزها نزد تو این باشد که علیه باطلی قیام کنی و آن را از بین ببری و در جانب حق به پا خیزی و آن را پیروز نمایی".⁴⁷

47 - (خطیب، سید عبدالرحیم، صهرین عثمان و علی ص 174 و 175)

شهادت حضرت علی - رضی الله عنه -

قبل ازین که واقعه شهادت ایشان را ذکر نمائیم بهتر است به این حدیث مراجعه نماییم:

پیامبر اکرم - صلی الله علیه و سلم - از شهادت حضرت علی - رضی الله عنه - قبلاً اطلاع داده بودند. چنان که روزی آن جناب به حضرت علی فرمودند: «ای علی! در گذشته بدبخت ترین شان کسی بود که پاهای شتر حضرت صالح را بریده بود، و از آینده گان شقی ترین شان کسی است که ریش شمارا با خون سرتان رنگین می کند».⁴⁸

ابن جریر طبری در کتابش به نام " اخبار الرسل والملوک " می نویسد: سه نفر از طایفه خوارج (که مخالف امام و هواخواهانش و دشمن معاویه و طرفدارانش بودند) به نام های عبدالرحمن بن عمرو مرادی حمیری معروف به ابن ملجم، بُرک بن عبدالله تمیمی و عمرو بن بکر تمیمی، روزی در مکه باهم به خلوت می نشینند و قتل برادران شان را در نهروان به یاد می آورند و برآن ها ترحم کرده می گویند: بقاء و زنده گانی برای ما بعد از این عزیزان از دست رفته چه

کار آید؟ چه بهتر که خود را فدای آن ها کنیم و این پیشوایان را به قتل برسانیم تا قصاص برادران خود را از آن ها بگیریم و بلاد مملکت را از وجود آن ها راحت و آسوده کنیم.

ابن ملجم می گوید: من قتل علی بن ابی طالب را بر عهده می گیرم. بُرک می گوید: من معاویه را می کشم. عمرو بن بکر می گوید: من عمرو بن العاص را از میان بر می دارم. به یک دیگر عهد و پیمان می بندند که هر یک از آن ها تا آن جا در انجام کارش بکوشد که یا شخص مورد نظرش را بکشد یا جان درین راه ببازد و کشته شود. وعده کارشان را صبح جمعه 17 رمضان سال 40 هجری معین می کنند که در مسجد کمین بگیرند و همین که آن ها وارد مسجد شوند، کار خود را انجام دهند. هریک از آن ها شمشیرش را زهراگین می کند عبدالرحمن به سوی کوفه مقرر امام، عمرو بن بکر به سوی فسطاط مصر مقرر عمرو بن عاص و برک به دمشق مقرر معاویه بن ابوسفیان حرکت می کنند.

ابن ملجم در کوفه با بعضی از دوستانش از قبیله بنی رباب که گروهی از خویشان آن ها به دست لشکر امام در جنگ نهروان به قتل رسیده بودند، ملاقات می کند. برای این که آن ها را به هیجان آورد، مصیبت جنگ نهروان و کشته شده گان در این جنگ را به یادشان می آورد و یکی از اهل این قبیله که ملاقاتش با او دست می دهد زنی به نام قَتَام بنت الشَّجَنه بود که پدر و برادرش در این جنگ کشته شده بودند. چون این زن در زیبایی و در هیکل و قامت سرآمد زنان قبیله بود، ابن ملجم در همان نگاه اول دل به آن می بازد و خواستگارش می شود، و چون ابن ملجم نیز گندم گون و خوش قیافه بود، قَتَام قبول می کند که با او ازدواج کند و مهریه اش را سه هزار درهم پول، یک غلام، یک کنیز و قتل علی بن ابی طالب تعیین می کند. ابن ملجم این مهریه را قبول می کند و می گوید: به خدا قسم چیزی که مرا به این جا کشانده است، قتل علی بن ابی طالب می باشد. چون ابن ملجم می خواست برای کارش از کسی کمک بگیرد، با مردی از این قبیله به نام شبیب بن نجده اشجعی حروری به خلوت می نشیند و به این ترتیب با او گفتگو می کند:

ابن ملجم: آیا می خواهی به شرف دنیا و آخرت بررسی؟

شبیب: این که می گویی چیست؟ [چگونه؟]

ابن ملجم: قتل علی بن ابی طالب.

شبیب: مادرت به عزایت بنشیند، کار خطرناکی می کنی چگونه می توانی از عهده این کار برآیی؟ خدا رحمت کند ای ابن ملجم! اگر کسی غیر از علی را پیشنهاد می کردی کارش بر من آسان

بود اما علی، من می دانم او چه سابقه عظیمی در اسلام دارد می دانم علی چه قرابت و خویشاوندی با رسول الله - صلی الله علیه و سلم - دارد. قلبم به قتلش راضی نمی شود.

ابن ملجم: آیا تو نمی دانی که علی چگونه اهل نهروان را کشت؟

شبیب: بلی (ولی هر چه باشد علی است).

ابن ملجم: پس او را به قصاص برادران خود می کشیم. شبیب پس از تردید و اکراه تسلیم دلیل ابن ملجم می شود و وعده همکاری می دهد.

قائم برای محکم کاری کار ابن ملجم مردی از اقوام خود بنام وردان را به کمک ابن ملجم می گمارد. شب موعود فرا می رسد. متعهدین قتل معاویه و عمرو بن العاص و علی ابن ابی طالب در میعادگاه یعنی مساجد دمشق، فسطاط مصر و کوفه حاضر می شوند و در کمین می نشینند تا به کار خود بپردازند.

همان که معاویه برای نماز صبح به مسجد می آید، بُرک بن عبدالله به سویش می تازد ولی ضربتش به خطا می رود و شمشیرش به کفل [سرین] معاویه اصابت کرده و او را مجروح می کند. برک که دست گیر شده بود به معاویه می گوید: اگر بشارتی به تو بدهم از گناهم در می گذاری؟! معاویه می گوید: چه بشارتی؟ او می گوید: یکی از برادرانم در همین وقت علی بن ابی طالب را به قتل رسانده است، ... [حضرت معاویه - رضی الله عنه -] فرمان قتلش را صادر می کند.

طیبی که معاویه او را برای معالجه زخمش خواسته بود، می گوید: این زخم از شمشیری به تو رسیده که زهراگین بوده است و معالجه این زخم دو راه دارد: یا محل زخم را داغ کنم (تا اثر زهر با حرارت آتش از بین برود) یا شربت بدهم که بیاشامی، ولی با نوشیدن این شربت منقطع النسل می شوی. معاویه راضی به شربت می شود، با آن که نسلش قطع شود. عمرو بن بکر در مسجد به انتظار عمرو بن العاص می نشیند، ولی چون او در آن شب مریض بود، رئیس شهربانی خود (خارج بن حبیب) را به جای خود به مسجد می فرستد تا برای مردم نماز را امامت کند. عمرو بن بکر او را به تصور این که عمرو بن العاص است، با یک شربت شمشیر شهید می کند.

چون مردم او را دستگیر می کنند و نزد عمرو بن العاص می برند و با خطاب ایها الامیر بر او سلام می کنند، عمرو بن بکر به اشتباه خود پی می برد و می پرسد: این کیست؟! می گویند: عمرو بن العاص است. می گوید: کسی را که من کشتم کیست؟ می گویند: خارجه، می گوید: من

خواستم عمرو بن العاص را بکشم ولی خدا خواست خارجه کشته شود. عمرو بن العاص - رضی الله عنه - فرمان داد تا عمرو بن بکر را به جرم قتل خارجه اعدام نمایند و اعدام شد.

ابن ملجم، وردان و شبيب در آخر شب موعود شمشیرهای خود را بر می دارند و در مسجد کوفه به انتظار علی می نشینند. همین که ایشان به مسجد می آیند و مردم را با گفتن " الصلاة الصلاة " برای نماز از خواب بیدار می فرمایند، در همین وقت هرسه نفر به ایشان حمله می کنند. شبيب می زند که به خطا می رود و شمشیرش به طاق در مسجد می خورد، ولی ضربتی که ابن ملجم شقی می زند به میانه سر شریف آن جناب اصابت می کند و خون بر ریش مبارکش جاری می شود. امام که می بیند باب شهادت به رویش باز شده است می فرماید: " فُزْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ " (قسم به صاحب کعبه که رستگار شدم)، سپس می فرماید: این مرد را بگیرید، از دست تان نرود. چون او مردم را با شمشیر تهدید می کرد، مردی به نام مُغیره بن نوفل قطیفه ای به رویش می اندازد و او را بر زمین می افکند و روی سینه اش می نشیند. مردم بر سرش می ریزند و شمشیر را از دستش می گیرند و دستگیرش می کنند.

وردان از هیاهوی مردم و تاریکی شب استفاده می کند و از مسجد فرار کرده و به خانه خود می رود. چون قضیه خود را با مردی از اقوام خود ذکر می کند، آن مرد از این کار قبیحش خشمگین می شود و او را در همان جا با شمشیر می کشد. اما شبيب که در تاریکی شناخته نمی شد موفق به فرار می شود و سالم از معرکه می گریزد.

ابن کثیر و ابن الاثیر نوشته اند: همین که امام به وسیله مردم از مسجد به خانه برده می شود، ابن ملجم به درخواست خود امام، به نزدش حاضر کرده می شود و درحالی که دست بسته بود جلو امام می ایستد. امام (نگاه تعجب آمیزی به او کرده) می فرماید: آیا من به تو نیکی نکرده بودم؟! می گوید: بلی، امام می فرماید: پس چه چیز ترا وادار به این کار کرد؟! می گوید: من آن شمشیر را چهل روز هر صبح تیز می کردم و از خدا می خواستم تا بدترین خلق خدا با آن کشته شود. امام می فرماید: دعایت مستجاب شده (چنین می بینم که تو با آن) شمشیر که دعا کرده ای (کشته می شوی و چنین می بینم که تو بدترین) و شقی ترین خلق خدا هستی. همچنین می فرماید: او را در زندان نگه دارید تا بعداً در باره او تصمیم گرفته شود. سپس می فرماید: [این قسمت آیه را تلاوت می کند] «...الْأَنفُسَ بِالْأَنفُسِ...» یعنی «قصاص قتل یک نفس انسانی، کشتن یک نفس می باشد». اگر من مردم، پس شما او را چنان که مرا کشته است بکشید و اگر زنده ماندم خودم در باره او هر تصمیمی که خواستم می گیرم. ای فرزندان عبدالمطلب! مبادا ازین رو که امیرالمؤمنین کشته شده است، دست به کشتن مسلمین بزنید. آگاه باشید جز قاتلم احدی را نکشید. فرزندم حسن! اگر از

این ضربتی که به من رسیده مُردم، پس تو او را با یک ضربت اعدام کن، مبادا او را مُثله کنی، یعنی مبادا قبل از این که او را با یک ضربت بکشی، اعضایش را از بدنش قطع کنی، زیرا رسول الله - صلی الله علیه و سلم - فرموده اند: «شمارا برحذر می دارم از مُثله کردن، حتّی به سگ گزنده».⁴⁹

امام در آخرین نفس های حیات طیبیه خود با کسی حرف نمی زد بلکه کلمه طیبیه " لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ " را مکرر بر زبان داشت تا آن که در این حال که زبان طاهرش مشغول به ذکر خداوند - جَلَّ جَلَالُهُ - و قلب طیبش سرشار از حب خدای عزّوجل بود، روحش شب یک شنبه 19 رمضان سال 40 هجری به ملاء ارواح عالیّه صعود کرد. این واقعه [زخمی شدن ایشان] روز جمعه رخ داد و شب یک شنبه آن جناب وفات یافتند. (فرزندش حسن - رضی الله عنه - بر جنازه او نماز خواند و سپس در دارلاماره کوفه به خاک سپرده شد).

در شبی که این واقعه رخ داد [شب جمعه]، ایشان رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - را در خواب دیده بود. به امام حسن - رضی الله عنه - گفت: من رسول الله - صلی الله علیه و سلم - را در خواب دیدم، عرض کردم: یا رسول الله! از دست امت شما بسیار اذیت شده ام. آن حضرت - صلی الله علیه و سلم - فرمودند: تو در حق آنان دعای بد کن. گفتم: خدایا! مرا در عوض آنان آدم های خوبی عنایت فرما، و بر آنان در عوض من مرد بدی حاکم گردان.

امام حسن پس از فراغت از دفن امام بکار ابن ملجم شقی پرداخت، او را از زندان خواست و چنان که امام فرموده بود، با یک ضربت شمشیر اعدامش کرد.⁵⁰

یادداشت: درین جا ناگفته نماند که در بعضی روایات نا صحیح آمده که امام حسین و محمد بن حنفیه (برادرش) اعضای بدن ابن ملجم را بریدند و از تن جدا کردند و چشمش را با میله آهن داغ و کور کردند و ابن ملجم اصلاً اظهار درد نمی کرد، ولی همین که خواستند زبانش را از دهن در کشند و قطع کنند، آه و ناله کرد و گفت: به خدا قسم از مرگ نمی نالم ولی ناله ام از این است که با قطع زبانم از ذکر خدا محروم می شوم. این روایت می گوید: چون ابن ملجم این چنین گفت، امام حسن آن هارا از قطع زبانش نهی فرمود ولی آن ها از فرط خشم گوش به حرفش ندادند و

⁴⁹ - (لکنوی، عبدالشکور، 1389، زندگانی خلفای راشدین ص 290 - 284)

⁵⁰ - (قبلی ص 292)

زبان‌ش را نیز قطع کردند. این روایت مسلماً ساختگی است دور از حقیقت است که فرزندان امام برخلاف وصیت پدر بزرگوارشان که فرمود او را مثله نکنید، مثله کنند. یعنی امام حسین [و محمد بن حنفیه] نه احترام به وصیت پدرشان گذاشتند و نه گوش به حرف برادر بزرگوارشان دادند [نه خیر هرگز چنین نکردند].

سُبْحَانَ اللَّهِ إِنَّ هَذَا إِلَّا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ.⁵¹

واقعات مهم در عمر علی - رضی الله عنه -

وقتی پیامبر - صلی الله علیه و سلم - سرپرستی علی را بر عهده گرفت، علی پنج سال داشت، وقتی پیامبر - صلی الله علیه و سلم - مبعوث شدند، علی ده سال داشت، وقتی که به مدینه هجرت کرد، بیست و سه سال داشت، در غزوۀ بدر بیست و پنج سال داشت، در غزوۀ خیبر سی سال داشت، در وقت وفات رسول اکرم - صلی الله علیه و سلم - سی و سه سال داشت، وقتی به خلافت رسید پنجاه و هشت سال داشت، مدت خلافت ایشان چهار سال و نه ماه بود و سر انجام در وقت شهادت شست و سه سال داشتند.⁵²

ابوبکر و عمر - رضی الله عنهما - از زبان علی - رضی الله عنه -

این بخش را با سخن حضرت علی - رضی الله عنه - و تأثر و تألم عمیق او از وفات دوست صمیمی اش ابوبکر صدیق - رضی الله عنه - به پایان می بریم: روایت شده که وقتی ابوبکر - رضی الله عنه - رحلت کرد، علی - رضی الله عنه - آیه {إِنَّا لِلّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ} را بر زبان آورد و در حالی که می گریست خود را با سرعت در کنار او رساند و چنین لب به سخن گشود:

"ای ابابکر خدا ترا رحمت کند! به خدا تو اولین مسلمان بودی ایمانت از همه کاملتر و یقینت از همه راسخ تر بود بیش از دیگران از خدا می ترسیدی اخلاق، رفتار، بزرگواری و کردارت بیش از همه با رسول الله - صلی الله علیه و سلم - شباهت داشت و جانب احتیاط را درین باره

⁵¹ - (خطیب سید عبدالرحیم، صهرین عثمان و علی ص 293).

⁵² - (عمر و خالد، ترجمه محمد ابراهیم ساعدی رودی ص 186 و 187)

بیش از دیگران مراعات می نمودی و نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم گرامی ترین و مورد اعتمادترین فرد بودی خداوند ترا از جانب اسلام نیکوترین پاداش عنایت فرماید!

تو رسول الله - صلی الله علیه و سلم - را زمانی تصدیق نمودی که مردم او را تکذیب کردند به همین دلیل خداوند ترا در کتاب آسمانی اش به لقب "صدیق" یاد کرده است آن جا که می فرماید: {وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ} 53

«کسی که سخن صدق را آورد (پیامبر) و (کسی که) آن را تصدیق کرد (ابوبکر)، آنان پرهیزگاران واقعی اند».

تو زمانی غمخوار پیامبر بودی که مردم عقب نشستند، زمانی با او به پا خاستی که دیگران نشستند و در سخت ترین لحظات، آن گاه که دیگران متفرق شدند او را یاری کردی تو گرامی ترین همراهی بودی که مدال افتخار "ثانی اثنین" را به خود اختصاص دادی. یاورش در غار و رفیقش در هجرت و تسکین دهنده خاطرش تو بودی. جانشینی ایشان را در امتش به نیکوترین وجه انجام دادی، قوی و نیرومند بودی زمانی که یارانت ضعیف بودند، دلیر بودی هنگامی که آنان سست بودند، کار دین را پیش بردی زمانی که دیگران ناکام شدند، با قدرت تمام به پیش تاختی زمانی که دیگران ایستادند، تو از همه ساکت تر و به هنگام سخن بلیغ تر بودی از همه دلیرتر و نیکوکارتر بودی و همان گونه که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده بود، از نظر جسم ضعیف، ولی در کار خدایت بسیار توانا بودی در پیش خودت فروتن و نزد الله، بزرگ و در آسمان ها و زمین محبوب بودی. خداوند ترا از سوی ما و از جانب اسلام بهترین پاداش عنایت فرماید! 54 ابوجحیفه می گوید: من شاهد بودم که حضرت علی - رضی الله عنه - بعد از شهادت حضرت عمر - رضی الله - آمد و پارچه را از چهره اش برداشت و گفت: "رحمت خدا بر تو باد ای ابوحفص! به خدا سوگند اینک بعد از رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - جز تو ای عمر کسی باقی نمانده که من از خدا بخواهم نامه اعمالم مثل نامه اعمال او باشد" 55

53 - (الزمر 33)

54 - (ندوی، علی، سیدابوالحسن، المرتضی ص 177 - 176 به حواله التلمسانی معروف به البری، الجوهرة فی نسب النبی و اصحابه العشرة ج 2 ص 126)

55 - (ندوی، علی، سیدابوالحسن، المرتضی ص 206 به حواله احمد بن حنبل)

حضرت علی - رضی الله عنه - هنگام شهادت عمر - رضی الله عنه - گریه می کرد، پرسیدند: به چه جهت این همه گریه می کنید؟ جواب دادند: "به خاطر رحلت عمر گریه می کنم، همانا رحلت او شگاف و خلایی در اسلام ایجاد کرد که تا ابد پر نخواهد شد" ⁵⁶

زهد و پرهیزگاری علی - رضی الله عنه -

بارزترین صفت و امتیاز حضرت علی - رضی الله عنه - زهد بیش از حد و پرهیز از دنیا بود و این در حالی بود که به اسباب راحت و ثروت دسترسی داشت و اختیارات مملکت به دستش بود و بین مردم از جایگاه و احترام خاصی برخوردار بود و این امر، مانع از آن بود که کسی او را مورد اتهام یا انتقاد و محاسبه قرار دهد. در مورد زهد ایشان مطالب زیادی نقل شده است و ما در این جا به ذکر چند نمونه اکتفا می کنیم:

ابوعبیده به نقل از عنتره می گوید: زمانی که حضرت علی - رضی الله عنه - در "خَوْرَنَق" تشریف داشت نزد او رفتم، دیدم در هوای سرد خود را با چادری پوشانده و از سرما می لرزد، گفتم: ای امیرالمؤمنین! خداوند برای شما و خانواده ات در این مال (مال دولت) حَقّی گذاشته است و شما از سرما می لرزید؟ فرمود: من از مال شما چیزی نمی گیرم، این همان چادری است که از مدینه با خود آورده ام.

یک بار برای وی حلوا آوردند، فرمود: ای حلوا! بویت خوش است، رنگت زیبا و طعمت گواراست، اما نمی خواهم نفسم را به چیزی عادت دهم که تا کنون با آن عادت نداشته است.

زید بن وهب می گوید: علی - رضی الله عنه - نزد ما آمد در حالی که بدنش را با یک چادر پوشانده بود و ازارش را با پارچه ای بسته بود، در مورد این لباس از او پرسیدند، گفت: این لباس را به این دلیل می پسندم که از خودنمایی به دور باشم و برای نماز بهتر و برای مؤمنان سنت باشد.

امام احمد به روایت عبدالله بن رزین می گوید: نزد علی - رضی الله عنه - رفتم، برای ما خوراک ساده آورد، گفتم: خدا خیرت دهد! کاش آن مرغابی را برای ما ذبح می کردی؛ زیرا خداوند نعمت فراوان داده است، فرمود: ای ابن رزین! از رسول الله - صلی الله علیه و سلم - شنیدم که می فرمود: «برای

⁵⁶ - (قبلی به حواله سیداحمد زینی دحلان، الفتوحات الاسلامیه ج 2 ص 429)

خلیفه فقط دو غذا از بیت المال حلال است؛ غذایی که خود و خانواده اش بخورند و غذایی که به مردم بخوراند».⁵⁷

علی - رضی الله عنه - روزی در خطبه اش فرمود: ای مردم! سوگند به خدایی که معبودی جز او نیست! من از مال شما چیزی برنداشته ام جز این. سپس شیشه عطری از جیبش بیرون آورد و به مردم نشان داد و گفت: این را دهقانی به من هدیه داده است سپس به بیت المال رفت و آن شیشه را جزو اموال بیت المال قرار داد.⁵⁸

گزیده ای از سخنان گهربار حضرت علی - رضی الله عنه -

- شخصی به علی - رضی الله عنه - گفت: می شنوم همواره در خطبه می گویی: پروردگارا! ما را بر آن چه خلفای راشدین بودند، آراسته گردان، آن ها کیستند؟ اشک از چشمان ایشان سرازیر شد و گفت: آن ها دوستان من، پرچم داران راستی و درستی، بزرگان اسلام، سرداران قریش و پیشوایان دین پس از رسول خدا، ابوبکر و عمر هستند؛ هرکس از این دو پیروی کند محفوظ می ماند، هرکس دنبال آن ها قدم بگذارد به راه راست رفته است و هرکس از آن ها تمسک جست و آن ها را پیشوا گرفت از دسته حزب الله است.⁵⁹
- حضرت علی - رضی الله عنه - فرموده است: توفیق بهترین راهنما، خلق نیکو بهترین همنشین، عقل بهترین همراه و ادب میراث پر ارزش است؛ و هیچ چیز وحشت آورتر از کبر و غرور نیست.⁶⁰
- از علی پرسیدند: سخاوت چیست؟ گفت: شخص بدون سؤال از دارایی خود ببخشد؛ اگر در پی سؤال و خواهش این کار را بکند، از حیا و بزرگی است.⁶¹

⁵⁷ - [مسند امام احمد]

⁵⁸ - (ندوی، علی، سید ابوالحسن، المرتضی ص 326-329 با اختصار)

⁵⁹ - (تاریخ خلفا ص 221 به حواله ابن عساکر)

⁶⁰ - (تاریخ خلفا ص 224 به حواله ابن عساکر، تاریخ دمشق)

⁶¹ - (قبلی)

• حضرت علی - رضی الله عنه - فرمود: شما بیشتر از اعمال به قبول شدن آن ها اهمیت بدهید! زیرا اعمال با تقوا بی پایه و لرزان نیست و اعمال بی پایه و لرزان چگونه پزیرفته می شوند.⁶²

• ابن عساکر آورده است: یهودی خدمت علی - رضی الله عنه - حاضر شد و پرسید: پروردگار ما چه وقت به وجود آمده است؟ رنگ صورت علی المرتضی تغییر کرد و جواب داد: خدای ما ازلی و بی چون است؛ پیش از خلقت کائنات موجود بود، اول و آخر اوست. آن گاه یهودی مسلمان شد.⁶³

• ابن عساکر از عقبه پسر ابوصهبا روایت کرده است که چون ابن ملجم علی را با شمشیر زد، حسن گریه کنان نزد او آمد، [علی - رضی الله عنه - به وی] گفت: ای فرزند! چهارچیز و چهار چیز را از من یاد بگیر! [حسن] گفت: ای پدر! آن ها چیست؟ فرمود: بهترین ثروت عقل، بزرگ ترین فقر حماقت، بدترین تنهایی کبر و بهترین جوان مردی رفتار نیک است. حسن پرسید: چهار دیگر چیست؟ فرمود: از همنشین با احمق بپرهیز، زیرا او می خواهد به تو نفع برساند ولی ضرر می رساند؛ از دوستی با دروغگو اجتناب کن، زیرا نزدیک را دور و دور را نزدیک نشانت می دهد، از دوستی با بخیل خودداری کن، زیرا همواره خود را از تو نیازمندتر نشان می دهد، و از دوستی با فاجر دور باش، زیرا ترا با چیز اندک می فروشد.⁶⁴

میسره از شریح قاضی روایت کرده است: هنگامی که علی - رضی الله عنه - متوجه صفین شد، یک زره خد را گم کرد چون جنگ به پایان رسید، علی به کوفه برگشت. زره گم شده او به دست یک مرد یهودی رسیده بود (زره را به بازار می فروخت) علی المرتضی به یهودی گفت: این زره از من است نه فروختم و نه به کسی بخشیدم. یهودی گفت: زره از خودم و به دست خودم است. علی - رضی الله عنه - گفت: نزد قاضی می رویم علی پیش رفت و کنار شریح نشست و گفت: اگر این، یهودی نمی بود با او برابر می نشستم ولی از پیامبر خدا - صلی الله علیه و سلم - شنیدم [که فرمود]: «آن ها را کوچک بسازید همان گونه که خداوند آن ها را خورد و کوچک ساخته است».

⁶² - (قبلی ص ... 224)

⁶³ - (قبلی ... 226)

⁶⁴ - (تاریخ خلفا ص 226 به حواله ابن عساکر تاریخ دمشق ج 42 ص 561)

شریح گفت: بگو ای امیر مؤمنان! گفت: این زره که به دست این یهودی است از من است نه فروختم و نه بخشیدم. شریح گفت: ای یهود! تو چه می گویی؟ گفت: زره از خودم و به دست خودم است. شریح گفت: ای امیرالمؤمنین! آیا شاهد داری؟ گفت: بله، قنبر و حسن شاهد هستند که این زره از من است. شریح گفت: شهادت پسر به نفع پدر جایز نیست. علی گفت: مردی از اهل بهشت شهادتش پذیرفته نمی شود، از پیامبر - صلی الله علیه و سلم - شنیدم: «حسن و حسین سرداران اهل بهشت هستند». آن گاه یهود گفت: فرمان روای مسلمانان با من نزد قاضی می آید و قاضی ای خودش به زیان خودش قضاوت می کند. در اخیر گفت: شهادت می دهم که این دین حق است و شهادت می دهم "خدایی نیست جز خدای یک تا و محمد - صلی الله علیه و سلم - فرستاده اوست" و افزود: اعتراف می کنم که این زره از توست، شب هنگام بر شتر سوار بودی و به جنگ صفین می رفتی این زره افتاد و من گرفتم. پس از آن [آن مرد] همیشه همراه علی - رضی الله عنه - بود تا در جنگ نهروان کشته شد. 65

- ابن عساکر می نویسد: علی شیر خدا می گفت: هرگاه مسئله ای را از من بپرسند و من جواب آن را ندانم، گفتن "والله اعلم (خدا می داند)" مایه آرامش روحی ام می شود. 66

- حاکم در تاریخ ذکر کرده است که علی - رضی الله عنه - می گفت: انار را با پوسته سفید نازک داخل آن بخورید، زیرا به معده مفید است. 67

- بر بنده لازم است که به غیر از پروردگار خود از کسی توقع امداد و کمک نداشته و به غیر از گناهان خویش از کسی ترس نداشته باشد..

- مبارک باد بر کسی که گمنام باشد، او دیگران را بشناسد، اما مردم او را نشناسند، زیرا به رضامندی خدا نایل می گردد و این قبیل مردم چراغ هدایت اند و از برکات ایشان فتنه های تاریک برطرف می شوند و خداوند آنان را در رحمت خویش داخل می گرداند. این گونه مردم حال خود را ظاهر می کنند و از کسی بدگویی نمی کنند و بی مروت و ریاکار نمی شوند.

65 - (تاریخ خلفا ص 226 به حواله ابونعیم، حلیة الاولیا ج 4 ص 141)

66 - (قبلی ص 228)

67 - (قبلی)

- روزی آن جناب در قبرستان نشسته بود کسی گفت: ای ابوالحسن! چرا این جا نشسته ای؟ گفت: این ها همسایه گان بسیار خوبی هستند به یاد کسی نیستند و انسان را به یاد آخرت می اندازند.
- هنگامی که پرده های عالم غیب برطرف گردند، در یقین من افزوده نخواهد شد.
- کسی که خود را شناخت، خدا را شناخت. (کلام عجیب عارفانه)
- زبان هرکس شیرین باشد برادران او بسیار خواهند بود.
- صاحب گفتار را نبینید به خود گفتار نگاه کنید.
- هر شخصی که سخنی در دل پنهان دارد، از جنبش زبان و صورت او ظاهر خواهد شد.
- علم ادنی را اعلی می گرداند. علم از مال بهتر است زیرا علم تو را حفظ می کند و مال را باید تو نگه داری.
- آزاده هم از احسان برده می شود.
- شخص بخیل زود گدا می گردد در دنیا مانند فقرا اوقاتش را می گذراند و در آخرت مؤاخذه می شود.
- احمق همیشه محتاج می ماند و عاقل همیشه غنی، و طماع همیشه در بند ذلت باقی می ماند.
- در آخرین وصیت فرمود: ای مردم! بر توحید خدا استوار و محکم بمانید هیچ کس را با خدا شریک نگردانید و بر سنت حضرت پیامبر - صلی الله علیه و سلم - پای بند باشید. اگر این دو کار را کردید هر بدی از شما دور می شود. توحید و سنت دو ستون از دین اند و برای راه هدایت دو مشعل تابان می باشند.⁶⁸
- روزی مردی در برابر ایشان از ابوبکر و عمر - رضی الله عنهما - به بدی یاد کرد او بالای منبر رفت و گفت: ای مردم! به خدا سوگند کسی جز مؤمن ابوبکر و عمر را دوست ندارد و کسی جز فاجر از آنان متنفر نیست. آنان سروران مسلمانان و امامان هدایت اند و کسی که از راه و روش آنان پیروی کند، به راه راست هدایت شده است.⁶⁹

⁶⁸ - (لکنوی، عبدالشکور، 1389، زندگانی خلفای راشدین ص 222 و 223).

⁶⁹ - (عمرو خالد، جانشینان پیامبر - صلی الله علیه و سلم - ص 212 و 213)

- شخصی به خدمت او عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! من نیازی دارم، می خواهم آن را با شما در میان بگذارم، گفت: حاجت خود را بر روی زمین بنویس؛ زیرا دوست ندارم آثار ذلت سؤال را بر چهره ات بخوانم، او حاجت خود را نوشت و علی - رضی الله عنه - بیش از طلب او حاجتش را برآورده ساخت.⁷⁰

قضاوت علی

- ابوهریره - رضی الله عنه - روایت کرده است که عمر بن خطاب گفت: علی در قضاوت از همه ما بهتر است.⁷¹
 - از روایات متعدد ثابت است که رسول الله - صلی الله علیه و سلم - فرمودند: «اقضاکم علی» «شایسته ترین قاضی در میان شما علی است».
 - ابن سعد از ابن عباس - رضی الله عنهما - روایت کرده است که گفت: اگر فرد مؤثق فتوای علی پسر ابوطالب را برای ما بگوید، از آن تجاوز نمی کنیم.⁷²
 - ابن عساکر از ابن مسعود - رضی الله عنه - روایت کرده است که علی پسر ابوطالب علم میراث و قضاوت را از همه اهالی مدینه بهتر میدانست.⁷³
- یکی از نمونه های قضاوت دقیق و حکیمانه حضرت علی - رضی الله عنه - موضوعی است که امام احمد بن حنبل با سند خود در کتاب "مسند علی" از حضرت علی - رضی الله عنه - روایت کرده است که هنگامی که رسول الله - صلی الله علیه و سلم - او را به نمایندگی خود به یمن فرستاد، با ماجرای شگفت آوری مواجه شد، در محلی مردم برای شکار شیر، گودال وکمین گاهی حفر کرده بودند، روزی عده ای از مردم که کنار همان گودال بودند بر همدیگر فشار آوردند ناگاه یکی از آنان که نزدیک بود در گودال بیفتد خود را با یکی دیگر که در کنار او بود گرفت، او نیز با شخص سومی خود را گرفت و او با فرد چهارمی خود را محکم گرفت، در نتیجه هر چهار نفر در گودال سقوط کردند و شیر آن ها را مجروح کرد. در این هنگام یکی از آن ها با کارد

⁷⁰ - (ندوی، علی، سیدابوالحسن، المرتضی ص ۳۰۴ به حواله ابن کثیر البدایه والنهایه ج ۸ ص ۹)

⁷¹ - (بخاری 4481)

⁷² - (تاریخ خلفا ص 211 به حواله ابن سعد)

⁷³ - (تاریخ خلفا ص 211 به حواله ابن عساکر، تاریخ دمشق)

یا نیزه ای که همراه داشت شیر را از پا درآورد و سپس هر چهار نفر بر اثر شدت جراحات جان باختند. در مورد این قضیه بین مردم اختلاف و چند دستگی رخ داد و اولیای مقتولان، خود را برای نبرد خونین آماده ساختند. حضرت علی - رضی الله عنه - برای حل این اختلاف تشریف آورد و گفت: آیا در حالی که رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - در قید حیات است، این گونه به جان هم افتاده اید؟ من بین شما قضاوت می کنم اگر به قضاوت من راضی نشدید، جنگ و مخاصمه را ترک کنید و نزد رسول الله - صلی الله علیه و سلم - بروید تا بین شما قضاوت کند، آن گاه هر کس سرپیچی کرد، حقش ساقط خواهد شد. سپس گفت: خویشاوندان کسانی که این گودال را حفر کرده اند باید دیه چهار نفر را بدهند؛ بدین ترتیب که به نفر اول، یک چهارم دیه، به نفر دوم یک سوم، به سومی نصف دیه و به چهارمی دیه کامل داده شود. مردم به این حکم راضی نشدند، وقتی به خدمت رسول الله - صلی الله علیه و سلم - رسیدند، آن حضرت، نزدیک مقام ابراهیم تشریف داشتند، وقتی ماجرا را برای ایشان تعریف کردند، پیامبر - صلی الله علیه و سلم - فرمودند: «اکنون بین شما فیصله خواهم کرد»، در همین اثنا شخصی گفت: علی بین ما فیصله کرده است، آن جناب پس از آن که شرح داوری علی - رضی الله عنه - را شنید، همان را تصویب فرمود. 74

ابو عمر به نقل از ابوظفیل می گوید: علی - رضی الله عنه - را دیدم که در خطبه خود می گفت: از (آیات و احکام) کتاب خدا هرچه می خواهید از من بپرسید، به خدا سوگند! هیچ آیه ای در قرآن وجود ندارد مگر این که می دانم آیا در شب نازل شده یا در روز، در دشت نازل شده یا در کوه. 75

شریح بن هانی می گوید: از عایشه - رضی الله عنها - در مورد مسح موزه سوال کردم، گفت: این مسأله را از علی بپرس، او در این زمینه از من بیشتر علم دارد؛ زیرا در سفر همراه رسول الله - صلی الله علیه و سلم - بوده است، وقتی خدمت علی - رضی الله عنه - رسیدم، گفت: رسول اکرم - صلی الله علیه و سلم - فرموده است که: «مسح موزه برای مسافر سه شبانه روز و برای مقیم یک شبانه روز است». 76

74 - (ندوی، علی، سیدابوالحسن، المرتضی ص ۳۰۲ به حواله امام احمد، المسند ج ۱ ص ۷۷)

75 - (المرتضی ص ۳۰۲ به حواله دهلوی، ازالة الخلاف ج ۲ ص ۲۶۸)

76 - (المرتضی ص ۳۰۲ به حواله احمد، المسند ج ۱ ص ۹۶)

روزی علی - رضی الله عنه - فرمود ... : معاویه نامه نوشته و از من در مورد خنثای مشکل پرسیده است من برایش نوشتم: اگر از آله تناسلی مردانه ادرار می کرد، میراث مردان ورنه میراث زنان را می برد. 77

- ابن ابوشیبہ در "مصنف" از عطا روایت کرده است که مردی را نزد علی - رضی الله عنه - آوردند و دو نفر شهادت دادند که این دزدی کرده است علی - رضی الله عنه - مصروف اجرای کارهای مردم شد و گفت: هر کس شهادت دروغ بدهد با او چنین و چنان می کنم چند لحظه بعد شاهد ها را خواست [آن ها] فرار کرده بودند. پس آن مرد را رها کرد. 78
- روایت کرده اند: چون علی المرتضی به کوفه رسید، شخصی از حکمای عرب نزد او آمد و گفت: به خدا سوگند ای امیر مؤمنان! خلافت به تو زینت نبخشید بلکه تو به خلافت زینت بخشیدی، خلافت مقام ترا بالا نبرد بلکه تو مقام و منزلت خلافت را بالا بردی و این مقام به تو محتاج تر بود تا تو به این. 79
- از زر پسر حُبَیش روایت شده است: دو نفر با هم غذا می خوردند، یکی پنج قرص نان داشت و دیگری سه قرص چون غذا به میان آمد، یکی از آن جا می گذشت، سلام کرد گفتند: بنشین با ما غذا بخور! نشست و هشت نان را با هم خوردند. آن مرد برخاست هشت درهم داد و گفت: این عوض آن چه از غذای شما خوردم. پس کسی که پنج نان داشت گفت: پنج درهم از من و سه درهم از تو! دیگری گفت: نصف از من و نصف از تو! آن دو با هم توافق نکردند و نزد امیرالمؤمنین علی آمدند و ماجرا را بیان نمودند امیرالمؤمنین به کسی که سه نان داشت گفت: دوستت با تو خوبی کرده نان او بیشتر است سه درهم را بگیر! آن مرد گفت: من به این راضی نمی شوم و حقم را می خواهم علی المرتضی گفت: حقت فقط یک درهم است آن مرد پرسید: چگونه؟ جواب داد: هر نان را به سه قطعه تقسیم می کنیم تمام نان ها می شود بیست و چهار قطعه، هر کدام هشت قطعه خورده اید سه نان خودت می شود نه قطعه، هشت قطعه را خودت و یک قطعه را آن که پول داده خورده است، پنج نان دوستت پانزده قطعه می شود خودش هشت قطعه و نفر سوم هفت قطعه خورده است بنا بر این سهم خودت یک درهم و از دوستت هفت درهم می شود، آن مرد گفت: اینک راضی شدم.

77 - (سیوطی، تاریخ خلفا ص 219)

78 - (قبلی ص 222)

79 - (قبلی ص 223)

- روزی عمر فاروق - رضی الله عنه - شاهد صحنه زنایی بود به مسجد آمد و گفت: ای مردم! من با چشم دیدم و با گوشم شنیدم که زنا انجام شده است و می خواهم حد خدا را اجرا کنم. علی - رضی الله عنه - گفت: آیا شاهد دیگری همراه خودت داری؟ زیرا حد زنا چهار شاهد می خواهد، گفت: نه خیر، علی - رضی الله عنه - گفت: مبدا نامش را ببری و گرنه حدی بر پشتت اجرا می شود - یعنی حد قذف بر تو اجرا خواهد شد. عمر - رضی الله عنه - گفت: ای علی! من دیدم و شنیدم. علی - رضی الله عنه - گفت: به خدا قسم اگر نامش را ببری، هشتاد ضربه بر پشتت می زنم. عمر - رضی الله عنه - گفت: بلی ای ابوالحسن و سکوت کرد. ⁸⁰

آیات و احادیث در فضایل حضرت علی - رضی الله عنه -

آیاتی که در وصف و فضایل صحابه کرام به خصوص در وصف مهاجرین و انصار نازل شده است همه آن ها شامل حال حضرت علی - رضی الله عنه - نیز می شوند زیرا ایشان از سابقین مهاجرین اند. علاوه بر این آیه ای به طور خاص در وصف ایشان نازل نشده است. البته روایات موضوع و ضعیف، آیاتی را در وصف ایشان بیان می کنند که اعتباری ندارند. ولی احادیث زیادی در باب فضایل آن جناب وارد شده است که احادیث صحیح کمتر می باشند و در این جا ما به ذکر چند حدیث صحیح و حسن اکتفا می کنیم:

احادیث

- عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِعَلِيِّ: «أَنْتَ مِنْنِي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي».⁸¹

از حضرت سعد بن ابی وقاص - رضی الله عنه - روایت شده است که پیامبر خدا - صلی الله علیه و سلم - به علی - رضی الله عنه - فرمودند: «مَنْزِلَتِ تُو نَسَبَتْ بِه مِنْ مَانَنْد مَنْزِلَتِ هَارُونِ بِه مُوسَى اسْت، اَمَّا سَخْن [فَرْق] اَيْنِ اسْت كِه بَعْدِ اَز مِنْ پِيَامْبِرِي نَمِي آيَد».

- از زَر بن حُبَيْش روایت شده است که حضرت علی - رضی الله عنه - فرموده است: قسم به ذاتی که دانه را شگافت و از آن درخت رویانید و جان را آفرید که رسول خدا - صلی

⁸⁰ - (عمر و خالد، جانشینان پیامبر - صلی الله علیه و سلم - ص 211)

⁸¹ - (بخاری 4416، مسلم ... 2404)

الله علیه و سلم - به من فرموده است: «کسی به من محبت می کند که مؤمن باشد و همان کس بغض می ورزد که منافق باشد».⁸²

• حاکم از احمد پسر حنبل روایت کرده است: فضایل و برتری هایی که به علم و معرفت علی - رضی الله عنه - آمده است به هیچ کدام از اصحاب رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - نیامده است.⁸³

• از عمران بن حصین - رضی الله عنه - روایت شده است که نبی اکرم - صلی الله علیه و سلم - فرمودند: «علی از من است و من از او و او محبوب هر مؤمن است».⁸⁴

• حضرت علی - رضی الله عنه - فرمود: هرگاه من از رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - چیزی می خواستم به من اعطا می فرمود و هرگاه سکوت را اختیار می کردم با من سخن آغاز می کرد.⁸⁵

• از ام سلمه - رضی الله عنها - روایت شده است که هر گاه پیامبر اکرم - صلی الله علیه و سلم - خشمگین می شد هیچ کس جرأت نمی کرد که با ایشان صحبت کند به غیر از علی.⁸⁶

• از سعد پسر ابی وقاص - رضی الله عنه - روایت شده است که پیامبر خدا - صلی الله علیه و سلم - فرمودند: «هر کس موجب آزار و اذیت علی شود، مرا آزرده است».⁸⁷

• از ام سلمه - رضی الله عنها - روایت شده است که گفت: از پیامبر - صلی الله علیه و سلم - شنیدم که فرمودند: «هر کس علی را دشنام دهد بدون شک مرا دشنام داده است».⁸⁸

• از ام عطیه - رضی الله عنها - روایت است که رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - لشکری فرستادند که علی در آن بود، [ام عطیه می گوید] شنیدم که رسول الله - صلی الله علیه و سلم

⁸² - (صحیح مسلم 78 ، ترمذی... 3736)

⁸³ - (حاکم، مستدرک ج 3 ص 116)

⁸⁴ - (ترمذی 3719)

⁸⁵ - (ابن سعد، طبقات کبری ج 2 ص 338)

⁸⁶ - (طبرانی، معجم اوسط ج 4 ص... 318)

⁸⁷ - (مسند ابویعلی ج 2 ص... 109)

⁸⁸ - (مسند احمد... 26208)

- در حالی که دست ها را به سوی آسمان برداشته این دعا را می خواند: «خداوندا! مرا از جهان نبر تا زمانی که علی را به من نشان ندهی». 89

• از حضرت علی - رضی الله عنه - روایت شده است که پیامبر - صلی الله علیه و سلم - فرمودند: «خدا رحم کند بر ابوبکر که دختر خود را به عقد من در آورد و با من تا دارالهجرة همراه بود و رفیق غار من شد و بلال را با مال خود خرید و آزاد ساخت. خدا رحم کند بر عمر که حق را می گوید اگر چه تلخ باشد - گفتار حق او را به حالتی قرار داده است که هیچ دوست و همدلی ندارد - [یعنی در گفتار حق هیچ دوستی و همدلی مانعش نمی شود]، خدا رحم کند بر عثمان که فرشته گان از او حیا می کنند. خدا رحم کند بر علی، خدایا! حق را با علی بگردان هر کجا که باشد». 90

• از حضرت عبدالرحمن بن عوف - رضی الله عنه - روایت شده است که پیامبر خدا - صلی الله علیه و سلم - فرمودند: «ابوبکر وارد بهشت می شود و عمر وارد بهشت می شود و عثمان وارد بهشت می شود و علی وارد بهشت می شود و طلحه وارد بهشت می شود و زبیر وارد بهشت می شود و عبدالرحمن بن عوف وارد بهشت می شود و سعد ابن ابی وقاص وارد بهشت می شود و سعید بن زید وارد بهشت می شود و ابوعبیده بن جراح وارد بهشت می شود». 91

• از قاسم پسر محمد روایت شده است که در عصر پیامبر خدا - صلی الله علیه و سلم - ابوبکر صدیق، عمر فاروق، عثمان ذی النورین و علی - رضی الله عنهم - به مسائل شرعی مردم فتوا می دادند. 92

• از حضرت علی - رضی الله عنه - روایت شده است که پیامبر خدا - صلی الله علیه و سلم - [به من] فرمودند: «تو به حضرت عیسی - علیه السلام - مشابَهت داری، یهودیان به او حسادت می ورزیدند حتی مادر او را تهمت زدند و نصارا با او در ظاهر محبت کردند تا حدی که او را در مقامی قرار دادند که حق او نبود». سپس علی - رضی الله عنه -

89 - (ترمذی)

90 - (ترمذی 3714 و گفته است حدیث غریب است و ابن عساکر تاریخ دمشق ج 30 ص 63)

91 - (ترمذی 3748 ، ابوداود 4031 ...)

92 - (ابن سعد، طبقات کبری ج 2 ص 335)

فرمود: دو گروه نسبت به من هلاک خواهند شد؛ یکی آن که در محبت من غلو می کند و مرا تعریف کند به آن چه که در من نیست. دوم بغض کننده ای که عداوت من او را برای بهتان آماده کند.⁹³

- از ام سلمه - رضی الله عنها - روایت شده است که از پیامبر خدا - صلی الله علیه و سلم - شنیدم که فرمودند: «علی با قرآن و قرآن با علی است، این دو از هم جدا نمی شوند تا به حوض کوثر به من ملحق شوند».⁹⁴

- احمد و حاکم به سند صحیح از عمار پسر یاسر روایت کرده اند: من و علی در غزوه ذات العُشَیره همراه بودیم چون رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - پیاده شدند و آن جا اقامت گزیدند، در آن حال متوجه شدیم که مردانی از بنی مدلج به نخلستانی در چشمه کار می کردند، علی گفت: ای ابویقظان! آیا می آیی نگاه کنیم آن ها چگونه کار می کنند! نزد آن ها آمدیم یک ساعت به طرز کارشان نگاه کردیم پس خواب به چشمان ما غلبه کرد رفتیم زیر درخت خرما روی خاک نرم خوابیدیم. رسول خدا ما را از خواب بیدار کرد ما خاک آلود شده بودیم همان روز رسول اکرم - صلی الله علیه و سلم - علی را خاک آلود دید و فرمود: «ای ابوتراب!» و افزود: «آیا شما را از دو مرد که بدترین مردم هستند آگاه نسازم؟» گفتیم: بله ای رسول خدا! فرمود: «شقی ترین مردم دو نفر هستند؛ اَحِیمَر ثمود که شتر صالح را پی برید و کسی که ای علی! به فرق تو می زند و ریش خونین می شود».⁹⁵

- ام سلمه - رضی الله عنها - می گوید: رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - فرمودند: «هیچ منافقی دوست دار علی نخواهد بود و هیچ مؤمنی کینه علی در دل نمی دارد».⁹⁶

- رسول الله - صلی الله علیه و سلم - فرمودند: «همانا خوشبخت و چه خوشبخت آن کسی است که علی را دوست دارد، چه در حیات علی باشد و چه بعد از وفاتش».⁹⁷

⁹³ - (مسند احمد 27202، مسند بزار ج 3 ص... 12) (لکنوی، عبدالشکور، 1389، زندگانی خلفای راشدین ص 227-224)

⁹⁴ - (طبرانی، معجم صغیر ج 2 ص 28، حاکم...)

⁹⁵ - (مسند احمد 17857، حاکم، مستدرک...)

⁹⁶ - (ترمذی)

⁹⁷ - (ابن حنبل)

- فضیلت دیگری که خداوند متعال به علی - رضی الله عنه - عنایت فرموده این است که او را در کودکی در خانه جناب رسول الله - صلی الله علیه و سلم - یعنی خانه ای که خواست ازلی خداوند تعلق گرفته بود که بیت النبوت و خانه خاتم النبیین باشد، سکونت داد و او را تحت عنایت خدیجه همسر رسول خدا - علیه السلام - و تحت توجه مستقیم خود رسول الله - صلی الله علیه و سلم - قرار داد تا سهم وافر از اخلاق، سجایا و کرامت انسانی را در این خانه مبارک کسب کند و تا منشأ وجود و تسلسل ذریه رسول الله - صلی الله علیه و سلم - شود. آری ذریه و نسل پیامبر - صلی الله علیه و سلم - یعنی سادات و سیدات حسنی و حسینی همه از حسن و حسین پسران طیب حضرت فاطمه دختر رسول الله - صلی الله علیه و سلم - هستند. این دو نفر سلاله طاهره علی بن ابی طالب می باشند، پس اصل و منشأ ذریه رسول الله - صلی الله علیه و سلم - علی همسر فاطمه است.
- در این باره روایت شده است که پیامبر اکرم - صلی الله علیه و سلم - به کاکای خود عباس بن عبدالمطلب فرمود: «خداوند نسل همه انبیاء را از پشت خود آن ها آفریده و نسل من از پشت این شخص (علی بن ابی طالب) است».
- ابونعیم در کتابش به نام معرفة الانساب از روایت عمر بن الخطاب نقل می کند که رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - فرمودند: «همه فرزندان آدم نسبت شان از طریق پدرشان ثابت می شود؛ جز فرزندان فاطمه که من پدرشان هستم».⁹⁸
- در ایام خلافت خویش اعلامیه ای صادر کرد که امروز آن اعلامیه با هشتاد سند در کتب احادیث روایت شده است و متن آن چنین است: "بهترین امت بعد از پیامبر اکرم - صلی الله علیه و سلم - ابوبکر و سپس عمر می باشند؛ و هر کس مرا از ابوبکر و عمر بهتر بداند، او را با حد مفتری (تهمت زننده) مجازات خواهم کرد".⁹⁹
- از ابوسعید خدری - رضی الله عنه - روایت شده است که می گوید: ما (گروه انصار)، منافق ها را از دشمنی شان با علی پسر ابوطالب می شناختیم.¹⁰⁰

⁹⁸ - (خطیب سید عبدالرحیم، صهرین عثمان و علی ص 154 و 159)

⁹⁹ - (لکنوی، عبدالشکور، 1389، زندگانی خلفای راشدین ص 204)

¹⁰⁰ - (ترمذی 3717)

- حاکم به شکل صحیح از علی - رضی الله عنه - روایت کرده است که گفت: پیامبر خدا - صلی الله علیه و سلم - خواست، مرا به یمن بفرستد؛ گفتم: ای رسول خدا! مرا برای قضاوت میان آن ها می فرستی؟ من جوانم نمی دانم قضا و قضاوت چیست! رسول اکرم - صلی الله علیه و سلم - با دست به سینه ام زد و فرمود: «پروردگارا! دلش را به راه راست هدایت کن و زبانش را استوار بساز»، قسم به ذاتی که دانه را شگافت، هیچ گاه در قضاوت و داوری میان دو نفر شک و اشتباه نکردم.¹⁰¹
- و نیز از حضرت علی - رضی الله عنه - روایت شده است که پیامبر - صلی الله علیه و سلم - فرمودند: «من شهر علم هستم و علی دروازه آن است».¹⁰²
- از ابوسریحه یا یزید پسر ارقم - رضی الله عنه - روایت شده است که پیامبر - صلی الله علیه و سلم - فرمودند: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ» «من دوست هرکس باشم علی هم دوست اوست».¹⁰³
- از بُریده - رضی الله عنه - روایت شده است که پیامبر خدا - صلی الله علیه و سلم - فرمودند: «خدای بزرگ دستور داد که چهار شخص را دوست داشته باشم و آگاهم ساخت که خودش نیز آن هارا دوست دارد»، پرسیدند: ای رسول خدا! نام آن ها را بگیرید! فرمودند: «علی پسر ابوطالب - این سخن را سه بار تکرار فرمودند - ، ابوذر غفاری، مقداد و سلمان».¹⁰⁴
- از ابن عمر - رضی الله عنهما - روایت شده است که پیامبر اکرم - صلی الله علیه و سلم - میان اصحاب پیمان برادری بست؛ علی بن ابوطالب اشک ریزان آمد و گفت: ای رسول خدا! میان اصحاب پیمان برادری بستی ولی مرا با کسی برادر نساختی؟! فرمودند: «تو در دنیا و آخرت برادر من هستی».¹⁰⁵

¹⁰¹ - (حاکم، ترمذی 1331 ، ابوداود 3582 ...)

¹⁰² - (حاکم، و ترمذی 3723)

¹⁰³ - (ترمذی 3713 ، احمد 953 و 18793 ...)

¹⁰⁴ - (ترمذی 3718 و ابن ماجه 149)

¹⁰⁵ - (ترمذی 3720 و گفته است حدیث غریب است)

- در کتاب "طبقات الکبری" اثر ابن سعد آمده است: رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - بین علی بن ابی طالب و سهل بن حنیف - رضی الله عنهما - پیوند برادری برقرار نمود.¹⁰⁶
- نزد عایشه - رضی الله عنها - از علی بن ابوطالب نام بردند، گفت: او به سنت رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - از همه کسانی که باقی مانده اند، دانشور تر است.¹⁰⁷
- در مورد انفاقش: بعد از این که این فرموده خداوند تعالی نازل شد: {الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِالْأَيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلْنِيَّةً} (البقره 274)
- ترجمه: «کسانی که اموال شان را شب و روز، پنهان و آشکارا انفاق می کنند»؛ علی - رضی الله عنه - چهار درهم داشت که یکی را در شب، یکی را در روز، یکی را پنهانی و دیگری را علنی انفاق کرد.¹⁰⁸
- حضرت علی - رضی الله عنه - از پیامبر خدا - صلی الله علیه و سلم - پنج صد و هشتاد و شش حدیث روایت کرده است. پسرانش حسن، حسین و محمد پسر حنفیه، ابن مسعود، ابن عمر، ابن عباس، ابن زبیر ابوموسی، ابوسعید، زید پسر ارقم، جابر پسر عبدالله، ابوامامه، ابوهریره - رضی الله عنهم - و عده ای بسیاری از صحابه و تابعین از او روایت کرده اند.¹⁰⁹

نگاه کوتاه به زندگی امیر معاویه - رضی الله عنه - و طرز حکومت وی

با بررسی حقایق تاریخی و با توجه به اوضاع نا بسامان و دوره بحرانی یی که بعد از شهادت امیر المؤمنین عثمان - رضی الله عنه - پدید آمد با در نظر گرفتن تحولات و واکنش های درونی و برونی که در جامعه اسلامی به ظهور پیوست، به نظر می رسد که حضرت معاویه - رضی الله عنه - بر اساس تجربه طولانی و مردم شناسی و آگاهی از موقعیت مناطقی که سال ها در آن جا حکومت کرده بود، به این نتیجه رسیده بود که مشکل است مملکت پهناور آن روز و جامعه اسلامی مرکب از طبایع و عناصر گوناگون را ملزم گرداند تا دقیقاً

¹⁰⁶ - (ابن سعد، طبقات الکبری ج 3 ص 23)

¹⁰⁷ - (تاریخ خلفا به حواله ابن عساکر تاریخ دمشق ج 24 ص 401)

¹⁰⁸ - (عمر و خالد، جانشینان پیامبر - صلی الله علیه و سلم - ص 204 و 205)

¹⁰⁹ - (تاریخ خلفا ص 207)

از نظام خلافت پیروی کنند؛ نظامی که سه خلیفه قبلی با قدرت تمام به آن چنگ زدند. بنابر این یقین نمود که در این شرایط حساس برای مبارزه با خطراتی که امنیت و آرامش مملکت اسلامی را تهدید می کند و تا حد زیادی ادامه غزوات و فتوحات را تحت الشعاع قرار می دهد، اشکالی ندارد یک حکومت فردی عادل و انعطاف پذیر تشکیل داد که در اصول، به عقاید و احکام اسلامی پایبند باشد و حدود و فرائض و شعارهای اسلامی را به طور کامل حفظ کند و در اداره حکومت و برخورد با مردم به حد ضرورت، از توسع کار گیرد؛ به گونه ای که دولت از دایره اسلام خارج نگردد. و ضرری ندارد که مملکت پهناور اسلامی که در آستانه تبدیل شدن به یک امپراتوری قرار دارد با نظام های مروج روز اداره شود و امور با کاردانی و نرمی حل و فصل گردد و با مشکلات، طبق اقتضای مصلحت عمومی و حکمت عملی و مطابق با مقتضیات زمان و مکان برخورد شود؛ بنابر این ایشان حکومت خود را به عنوان یک فرمانروا و مسؤول اداری مسلمان آغاز کرد.

رسول اکرم - صلی الله علیه و سلم - نسبت به این موضوع خبر داده و چنین فرموده است: «خِلَافَةُ النَّبِيِّ ثَلَاثُونَ سَنَةً ثُمَّ يُعْطِي اللَّهُ الْمُلْكَ أَوْ مَلَكَهُ مَنْ يَشَاءُ». (ابوداود)

«خلافت نبوت و جانشینی پیامبر سی سال خواهد بود، سپس خداوند مملکت را به هر که بخواهد می بخشد».

خود امیرمعاویه نیز مدعی نبود که حکومت او مانند خلافت خلفای سه گانه (خلافت راشد) است، می گفت: او یک فرمان روای مسلمان است و قدر او زمانی شناخته می شود که به فرمانروایان بعد از وی مبتلا شوند.¹¹⁰

مسعودی، مورخ معروف شیعه برنامه روزانه او را چنین بیان می کند:

در شبانه روز پنج وقت برای ملاقات عمومی و رسیدگی به شکایات تعیین کرده بود، بعد از ادای نماز صبح به رویدادها و گزارش های روزانه گوش فرا می داد، سپس به تلاوت قرآن می پرداخت، آن گاه وارد منزل می شد و دستورات لازم را می داد و بعد چهار رکعت نماز می خواند و به مجلس می آمد، آن گاه وزیران و مستشاران برای مذاکره و شور در مسایل مملکتی و کارهای روزانه با او سخن می گفتند. سپس صبحانه آورده می شد که باقیمانده غذای شب بود آن گاه مدتی سخن می گفت و برای کارهای لازم خود به منزل می رفت، پس از آن بیرون می شد و به مسجد می رفت و به شکایات مردم رسیدگی می کرد. در

¹¹⁰ - (ندوی، علی، سیدابوالحسن، المرتضی ص 338-339 به حواله البدایة والنهاية ج 8 ص 146 و 153)

این هنگام افراد نا توان، روستاییان، زنان و کودکان و کسانی که پشتیبانی نداشتند پیش او می آمدند و شکایات و نیازهای خود را مطرح می کردند و او دستور می داد تا اقدام لازم به عمل آید. همین که کسی نمی ماند، داخل (دفتر کار خود) می شد و می گفت: مردم را به ترتیب مقامات شان اجازه ورود بدهید و هیچ کس مرا از جواب سلام باز ندارد و چون همه می نشستند می گفت: ای حاضران! شما که به این مجلس راه یافته اید، حاجات کسانی را که به ما دست نمی یابند، به ما برسانید. آن ها نیاز مردم را می گفتند و او اقدام می کرد. سپس سفره ناهار پهن می شد و منشی برای ثبت شکایات حاضر می شد، هر یک از دادخواهان که به داخل راه می یافت به او می گفت: بر سفره بنشین! او نیز می نشست و منشی نامه او را می خواند و معاویه - رضی الله عنه - در باره او دستور می داد. به همین ترتیب تا به همه ارباب حاجات رسیدگی می کرد. بسا می شد چهل نفر از صاحبان حاجت در مدت صرف غذا به نزد او می رسیدند. آن گاه به منزل می رفت وقتی اذان ظهر گفته می شد بیرون می آمد و نماز می خواند و به داخل می رفت و آن جا نیز چهار رکعت می خواند سپس تعداد خاصی از کارگزاران را می پذیرفت و تا عصر آن جا بود. آن گاه برای نماز عصر بیرون می آمد و بعد از ادای نماز به منزل می رفت، نزدیک غروب بیرون می شد و مردم را به ترتیب مقامات شان می پذیرفت. چون اذان مغرب گفته می شد، نماز مغرب را می خواند و به دنبال آن چهار رکعت نماز می خواند که در ضمن هر رکعت پنجاه آیه با صدای بلند یا آهسته می خواند بعد از آن به منزل می رفت تا اذان عشا را می گفتند، آن گاه برای ادای نماز خارج می شد سپس برگزیدگان خاص و وزیران را می پذیرفت و تا یک سوم شب به مذاکره می پرداختند. پس از آن به داخل می رفت و یک سوم شب را می خوابید، بعد برمی خواست و به مطالعه تاریخ گذشتگان می پرداخت، چون وقت نماز صبح فرا می رسید، بیرون می شد و نماز صبح را می خواند. و هر روز را به همان ترتیب که گفتیم به سر می برد.¹¹¹

(... بدون شک، اسلام و مسلمانان از وجود امیر معاویه - رضی الله عنه - بهره بردند؛ زیرا در زمان او مسلمانان پیروز و غالب بودند. قلمرو مملکت اسلامی بیش از پیش توسعه یافت، فاتحان اسلامی (در دریا و خشکی) به نقاطی قدم نهادند که قبل از آن نرفته بودند. دامنه فتوحات تا اقیانوس آتلانتیک (اطلس) رسید. کار گزار وی در مصر، کشور سودان را به قلمرو حکومت اسلامی افزود. در زمان وی به ساخت کشتی های جنگی بسیار اهتمام می شد، تا جایی که ناوگان دریایی [کشتی های جنگی] اسلام دارای 1700 کشتی مجهز با تمام

¹¹¹ - ندوی، علی، سید ابوالحسن، المرتضی ص 340 - 341 به حواله مسعودی، ترجمه مروج الذهب ج 2 ص 33 - 35

وسایل دفاعی بود که به جهات مختلف اعزام می شدند و با غنایم فراوان باز می گشتند. بدین وسیله نقاط مختلفی را فتح نمودند؛ از جمله جزیره قبرس، قسمت از جزایر یونان و داردانل و جزیره رودس. در قسمت خشکی دو نوع سپاه تشکیل داده بود؛ گروه مخصوص زمستان که به آن ها "الشواتی" و گروهی مخصوص تابستان که به آن ها "الصوائف" می گفتند. جهاد ادامه داشت و مرزها از تجاوز دشمنان محفوظ بود.

در سال 48 هـ ق امیر معاویه - رضی الله عنه - سپاه بزرگی برای فتح قسطنطنیه از راه دریا و خشکی مجهز کرد، ولی این سپاه به دلیل برتری نظامی دشمن، موفق به فتح قسطنطنیه نشد. در این سپاه ابن عباس، ابن عمر، ابن زبیر، ابویوب انصاری و یزید بن معاویه بن ابی سفیان شرکت داشتند. در اثنای محاصره قسطنطنیه ابویوب انصاری، میزبان رسول الله - صلی الله علیه و سلم - دار فانی را وداع گفت و خارج شهر در نزدیکی حصار [دیوار قلعه] قسطنطنیه به خاک سپرده شد.

همچنین در زمان حکومت وی، فرمانده اسلامی عقبه بن نافع وارد آفریقا شد و به همراهی بربرانی که مسلمان شدند، قیروان را مرکز نظامی قرار داد و به نشر دعوت اسلامی پرداختند که در نتیجه عده ای زیادی از قبایل بربر به اسلام روی آوردند و به قلمرو اسلام افزوده شد.¹¹²

دکتر فیلیپ حتی می گوید: قدرت و مدیریت معاویه در اداره امور بسیار قوی بود، اوضاع نابسامان آن روز را بهبود بخشید و یک جامعه اسلامی منظم را شکل داد. او اولین سپاه مجهز و آموزش دیده اسلامی را تشکیل داد، در دولت اسلامی اولین دیوان ثبتي را ایجاد کرد، برای ساخت اداره پست تلاش نمود که بعداً همه ای نقاط مملکت را فرا گرفت و آن ها را با هم متصل ساخت. او بسیار بردبار و خوشرفتار بود.¹¹³

مورخ معروف شیعه ابن طقطقی می نویسد:

معاویه - رضی الله عنه - شخص دانا و فصیح و بلیغ بود طبق مقتضای احوال، گاهی از بردباری و گاهی از سختی کار می گرفت، اما جنبه بردباری اش غالب بود و در صفت سخاوت و جوانمردی معروف بود. الفخری و طبری و دیگران داستان های زیادی در مورد حلم او نقل کرده اند، تا زمانی که برای سختگیری مجبور نمی شد، سختی نمی کرد. وی می گفت: جایی که زبانم مرا کفایت کند، دست به تازیانه نمی برم. امیر معاویه - رضی الله عنه - دارای صفات و

¹¹² - (ندوی، علی، سیدابوالحسن، المرتضی ص 341 - 342 به حواله محمد خضری، تاریخ الامم الاسلامیه، الدولة الامویه ج 1 ص 114 - 115)

¹¹³ - (قبلی به حواله مختصر تاریخ عرب ص 80)

ویژگی های زیادی بود که دلالت بر محبت او به اسلام و مسلمانان و دفاع از حوزه دین دارند، و علاوه بر دور اندیشی، حکمت و مدیریت، دارای غیرت دینی نیز بود و هنگام ضرورت، مصلحت اسلام و مسلمانان را بر هر مصلحتی دیگر ترجیح میداد. 114

در این جا لازم است به همین مناسبت یکی از کارهای افتخارآمیز وی را که دلالت بر بزرگمنشی و غیرت دینی ایشان دارد و بسیاری از مؤرخان در کتاب های خود آورده اند، ذکر کنیم، ابن کثیر می گوید: پادشاه روم به فکر افتاد تا معاویه - رضی الله عنه - را به نحوی با خود نزدیک کند؛ زیرا قدرت وی را برای خود خطری جدی تلقی می کرد و ایشان سپاه روم را در هم کوبیده بود. به همین دلیل وقتی دید که معاویه - رضی الله عنه - سرگرم جنگ با علی - رضی الله عنه - است خواست که از موقعیت استفاده کند، لذا با لشکر بزرگی در یکی از مرزهای شام اردو زد و چشم طمع دوخت که معاویه - رضی الله عنه - با او از در دوستی وارد شود، (و در غیر این صورت با او بجنگد) معاویه - رضی الله عنه - به پادشاه روم نوشت: "به خدا سوگند، ای لعین! اگر از تصمیم خود باز نیایی و به شهرهای خویش برنگردی، من با عموزاده ام (علی) دست در دست هم داده و تو را از تمام سرزمینت خارج خواهیم ساخت و زمین را با وجود وسعتش برای تو تنگ خواهیم کرد". وقتی نامه به پادشاه روم رسید، ترسید و از تصمیم خود منصرف شد. 115

باید دانست که معاویه بن ابی سفیان - رضی الله عنهما - یکی از اصحاب بلندرتبه رسول الله - صلی الله علیه و سلم - بود که در مناقب وی حدیث هایی وارد شده است، نباید بی باکانه زبان طعن به او دراز کرد و آن چه را که سزاوار مقام او نیست به او نسبت داد.

امام ابوداود از ابوسعید روایت می کند که رسول الله - صلی الله علیه و سلم - فرمود: «یاران مرا بد نگویید، قسم به ذاتی که جانم در دست قدرت اوست! اگر کسی از شما برابر کوه احد طلا در راه خدا خرج کند، ثواب آن به اندازه نیم مُد از صدقه آن ها هم نخواهد رسید».

دیلمی نقل می کند که حسن بن علی - رضی الله عنهما - گفت: از پدرم شنیدم که می گفت: پیامبر - صلی الله علیه و سلم - فرموده است: «گردش شب و روز به پایان نخواهد رسید تا زمانی که معاویه به حکومت برسد».

114 - (ندوی، علی، سیدابوالحسن، المرتضی ص 343).

115 - (ندوی، علی، سیدابوالحسن، المرتضی ص 343 و 344 به حواله ابن کثیر البدایة والنهاية ج 8 ص 119)

آجری در کتاب "الشريعة" از عبدالملک بن عمیر روایت می کند که امیر معاویه - رضی الله عنه - گفت: از زمانی که رسول الله - صلی الله علیه و سلم - فرمود، «ای معاویه! اگر حکومت به تو رسید، عدل و انصاف پیشه کن!»، همواره منتظر چنین روزی بودم.

از حدیث ام حرام ثابت است که رسول الله - صلی الله علیه و سلم - فرمود: «نخستین لشکر از امت من که از طریق دریا (با دشمنان اسلام) خواهند جنگید، برای خود بهشت را واجب کردند». در تاریخ اسلام نخستین کسی که از طریق دریا راه جهاد را پیش گرفت، همانا معاویه - رضی الله عنه - (در زمان خلافت حضرت عثمان - رضی الله عنه -) بود و ام حرام نیز در لشکر او شرکت داشت و بعد از عبور از دریا درگذشت. به ثبوت رسیده که رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - معاویه را کاتب خود قرار داد. ایشان کسی را به این سمت تعیین می کردند که متصف به صفت عدالت و امانت می بود. حضرت معاویه - رضی الله عنه - چند تار مو از موهای پیامبر اکرم - صلی الله علیه و سلم - را نزد خود نگهداری می کرد و وصیت کرده بود که آن ها را در کفن او بگذارند. او به برخی از اصول و اهداف خلافت آشنایی داشت که نتوانست آن ها را به اجرا گذارد؛ زیرا در امت اسلام تغییرات کلی پدید آمده بود و شرایط زمان و محیط، وسعت کشور، وجود ملیت های مختلف و حساسیت مسئولیت و مشکلات روزمره به او اجازه این کار را نمی داد. کسانی که واقعیات را از نظر دور نمی دارند و برای آن اهمیت قایل اند و از تغییرات گسترده و تفاوت عظیم آن زمان آگاهی دارند، تا حدودی او را معذور می دانند و نمی توانند این تغییرات را نادیده بگیرند.¹¹⁶

نتیجه گیری

نتیجه یی را که ازین مبحث به دست می آید، نمی توان در چند سطر خلاصه کرد؛ زیرا موضوعات این بحث تنها واقعه تاریخی و یا زنده گی نامه شخص عادی نیست، بلکه موضوعاتیست که منبع آن علم و دانش قرآنی و تعلیمات الهی است که در تمام ابعاد زنده گی بشر دانستن آن ضروری است. با وجود آن هم به خاطری دانستن مطلب، نتایج مختصر آن را طی چند شماره ذکر می کنیم:

¹¹⁶ - (ندوی، علی، سیدابوالحسن، المرتضی ص 344 - 346 به حواله ازالةالخفاء ص 148 - 152)

- تمام اصحاب پیامبر - صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم - در حقیقت شاگردانی بودند که در دانشگاه نبوی تحصیل و دروس انسان سازی و سعادت را طور مؤثر فرا گرفته و برای دیگران الگو قرار گرفتند.
- خلفای راشدین در میان همه آن ها نسبت به حُبّ قلبی و همراهی بیشتر، از پیامبر اکرم - صلی الله علیه و سلم - استفاده اعظمی را برده و بعد از وفات ایشان منصب و وظيفه آن جناب را حتّی المقدور در جهان به پیش بردند.
- علی - رضی الله عنه - اولین طفلی خورده سالی بود که به پیامبر - صلی الله علیه و سلم - ایمان آورد.
- تمام زندگی خود را با پیامبر - صلی الله علیه و سلم - سپری کرد.
- حضرت علی - رضی الله عنه - به حیث شاگرد ممتاز از سن طفولیت خویش تحت تربیت و تعلیم تقریری و نظری آن حضرت - صلی الله علیه و سلم - قرار گرفته و در حین زنده گی و بعد از وفات ایشان وظایف مختلفی را در عرصه های مبارزه، اجتماعی، اقتصادی، تعلیمی، انکشاف دین و غیره به اجرا در آورده است که دانستن آن ها برای عمل کردن به آن ضروری است.
- در تمام غزوات بجز غزوة تبوک با رسول اکرم - صلی الله علیه و سلم - حضور داشت.
- فاتح خیبر است.
- برادرخوانده و داماد پیامبر اکرم - صلی الله علیه و سلم - می باشد.
- از اصحاب عشره مبشره است یعنی در زندگانی اش از سوی رسول اکرم - صلی الله علیه و سلم - مرثده بهشت داده شده بود.
- وقتی یادی از اصحاب پیامبر - صلی الله علیه و سلم - می شود و یا کارکردهای هر خلیفه راشد مورد بحث واقع می شود و خدمات آن ها تقدیر می شود، حضرت علی - رضی الله عنه - در آن ها شامل است.
- در باره فضیلت ایشان احادیث زیادی روایت شده است که دلالت بر عظمت ایشان می کند.
- مهمترین نتیجه یی که ازین بحث گرفته می شود این است که خلافت حضرت علی - رضی الله عنه - خالی از خدمات نبوده بلکه خدمات عظیمی را آن جناب در عرصه رفع اختلافات و یک پارچه گی اصحاب پیامبر - صلی الله علیه و سلم - و امت اسلامی انجام داده است. و نیز باید

دانست که جنگ ها و اختلافاتی که در زمان خلافت ایشان میان اصحاب به وقوع پیوسته است، عمدی و قدرت طلبی نبوده بل به اساس سؤتفاهم و مداخله مستقیم دشمنان اسلام واقع شده و هیچ یک و یا گروهی حق ندارد که این جنگ ها را وسیله بدگویی و یا بدگمانی صحابه قرار دهد. - رضی الله عنهم -

- اصل و منشأ ذریه رسول الله - صلی الله علیه و سلم - علی همسر فاطمه است و همه سادات و سیدات از حسن و حسین پسران طیب حضرت فاطمه دختر رسول الله - صلی الله علیه و سلم - هستند که این ها فرزندان طیب حضرت علی - رضی الله عنه - می باشند.

و من الله التوفیق؛ نوشتن کتاب به یاری و مدد الهی تمام شد والله اعلم.

مأخذ

- القرآن الکریم
- السّباعی، دکتر مصطفی 1396 ، زندگانی حضرت محمد - صلی الله علیه و سلم - و خلفای راشدین - رضی الله عنهم - کابل انتشارات الهام احدی.
- خالد، عمرو جانشینان پیامبر - صلی الله علیه و سلم -
- خطیب سید عبدالرحیم صهرین عثمان و علی، ایران انتشارات بندر عباس.

- صمیم، عبدالمجید 1395 ، تمدن اسلام، کابل؛ انتشارات سیدحبیب الله.
- لکنوی، عبدالشکور 1389 ، زندگانی خلفای راشدین ترجمه مولانا محمدیوسف حسین پور، کابل؛ انتشارات خاور.
- ندوی، ابوالحسن 1379، نبی رحمت - صلی الله علیه و سلم - ، ترجمه محمدقاسم قاسمی، ایران؛ انتشارات شیخ الاسلام، احمدجام.
- ندوی، علی، سیدابوالحسن، المرتضی 1415 هـ ق، ترجمه ابوشعیب عبدالقادردهقان، انتشارات اعراف پرنترز پشاور.
- نووی، یحیی بن شرف 1385 ، ریاض الصالحین در سخنان پیامبر امین - صلی الله علیه و سلم - ، ترجمه احمد حواری نسب (ابوسعید)، ایران؛ انتشارات کردستان .